

خلاصه و نکات مهم منشور حکومت علوی آیت الله خامنه ای

توضیحات:

- ویژه آزمون آموزش و پرورش
- حیطه تخصصی دبیر معارف اسلامی
- خلاصه + نکات مهم

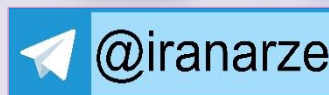
iranarze.ir/a1

دانلود سوالات استخدامی آموزش و پرورش

iranarze.ir/a2

دانلود منابع و جزوات استخدامی آموزش و پرورش

« انتشار یا استفاده غیر تجاری از این فایل، بدون حذف لوگوی ایران عرضه، مجاز می باشد »



فهرست مطالب (برای مراجعه به هر بخش، روی آن بزنید)

- ❖ فصل اول: خلاصه منشور حکومت علوی آیت الله خامنه ای - صفحه ۳
- ❖ فصل دوم: نکات مهم منشور حکومت علوی آیت الله خامنه ای - صفحه ۴۵



❖ فصل اول: خلاصه منشور حکومت علوی آیت الله خامنه ای

منشور حکومت علوی

مقدمه

مکتب اسلام در کنار ارائه برنامه برای پیشرفت معنوی و مادی فرد، نقشه راه تعالی جامعه را نیز بیان کرده. پس از ارتحال رسول اکرم (ص)، جامعه اسلامی بر خلاف دستور الهی و تصریح رسول گرامی (ص)، خود را از نعمت حکومت امیرالمؤمنین (ع) محروم کرد و پس از ۲۵ سال دوباره به دامن تدبیر و سیاست آن حضرت چنگ زد.

دوره پرفراز و نشیب حکومت پنج ساله امیرالمؤمنین (ع) با نشان دادن الگوی سیاست اصیل اسلامی و سبک اسلامی مدیریت، سرمشقی برای همه جوامع گردید. (منبع ایران عرضه)

محروم بودن جامعه از معارف بلند نهج البلاغه

بحثی از کتاب شریف نهج البلاغه بود و توصیه می‌کردیم به آقایان که خوب است آن را فرا بگیریم و بخوانیم و گله می‌کردیم که چرا عالم اسلام این کتاب را به فراموشی سپرده است با این مقدمه شایسته تر این است که خود ما از این کتاب غفلت نکنیم. دانستن و خواندن هر کتابی و آگاهی از آن بهتر است از ندانستنش کتابی که مطالب خوبی در آن هست. و کدام کتاب بهتر از نهج البلاغه و کدام مطلب عالیتر و قوی تر از مطالبی که در این کتاب شریف هست؟ متن کتاب در کتاب فروشی ها پُر است اما معنای کتاب و این حقایق بسیار عالی و جالب که در این کتاب شریف هست، گیر غالب مردم ما نمی‌آید. علتش هم این است که اولاً زبان نمیدانند؛ ثانیاً آگاهی و آشنایی ندارند با قیمت و ارزش این کتاب اگر آگاهی داشته باشند اگر شوقش را داشته باشند، اقلاً کسانی که اهل کتاب خواندن هستند می‌آیند دنبالش متأسفانه روی این مسئله تبلیغ نشده است.

البته این مردم خاص قرآن را از معلمین و از مفسرین درس می‌گیرند و فرامی‌گیرند همچنان که مردم عادت کرده اند که روایات را از دهان گویندگان بشنوند، همان طور عادت کنند به درس گرفتن نهج البلاغه و یاد بگیرند که این کتاب همان کتابی است که باید دنبالش بود. این روش را در پیش بگیرند که مستقلاً درباره ی نهج البلاغه صحبت کنند، حقایقش را بیان کنند مطالبش را بیان کنند.

هشدار به مسلمانان برای دچار نشدن به عقوبت پیشینیان

واحدروا ما نَزَلَ بِالْأَمِّ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَثَلاتِ؛ ای امت اسلام! بپرهیزید از آنچه بر امت‌های پیش از شما نازل شد از عقوبت‌ها. منظور از عذابی که اینجا «مَثَلات» ذکر شده، عذاب‌های آسمانی و بلاهای نازل شده از طرف آسمان نیست، بلکه مراد بلاهای اجتماعی است؛ یعنی ذلت‌ها، عقب ماندگی‌ها، انحطاط‌ها، دستخوش سرپنجه دشمن شدن‌ها، با فقر و جهالت‌هایی که امت‌های گذشته به آن دچار شدند. می‌فرماید: ای امت اسلام! مراقب باشید آن بلیات و عقوبت‌هایی که بر امت‌های گذشته فرود آمد بر شما فرود نیاید.

«بَسْوَءِ الْأَفْعَالِ وَ دَمِيمِ الْأَعْمَالِ»

آن بلیه‌هایی که بر سر امت‌های گذشته آمد ، از روی ظلم و جور از طرف خدا نبود؛ بر اثر بدی افعال خودشان و زشتی اعمال خودشان بود.

«فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ أحوالهم وَاخَذُوا أَنْ تَكُونُوا أمثالهم»؛ "پس در خیر و در شر ، در نیکی و در بدی ، احوال آنان را به یاد آورید و بپرهیزید از اینکه باشید و بشوید امثال آنان." همیشه کارهای آنها و حالات آنها را در نظر بگیرید؛ خوبی‌هایشان را و بدی‌هایشان را همیشه در نظر بگیرید و مواظب باشید از اینکه مبدا در بدی‌های اعمال همانند آنان شوید.

سنت‌های ماندگار اجتماعی در تاریخ بشر

«فَإِذَا تَفَكَّرْتُمْ فِي تَفَاوُتِ حَالِيهِمْ فَالزُّمُوا كُلَّ أَمْرٍ لَزِمَتِ الْعِزَّةُ بِهِ شَأْنُهُمْ» حاصل این جملاتی که می‌خوانم این است که وقتی دو حالت و دو گونه زندگی امت‌های گذشته را ، یعنی حالت بدبختی آنها و حالت نیکبختی آنها ، حالت عزت و سربلندی آنها و حالت ذلت و زبونی و انحطاط آنها را در نظر خود مجسم کردید ، آن وقت دقت کنید ببینید بر اثر چه چیزی بود که عزت نصیب آنان شد ، سربلندی به دست آنها آمد ، آقایی در اختیار آنها قرار گرفت ، نیکی دنیا و آخرت نصیب و حظ و بهره آنها شد؛ بر اثر هر چیزی که بود ، آن چیز را شما هم در پیش بگیرید؛ بعد ببینید در آن حالت بدی و بدبختی و ناکامی چه عاملی موجب شد که آنها ناکام بشوند ، چه موجبی پدید آمد که آنها بدبخت و ذلیل شدند ، چه چیزی باعث شد که آنها این جور پراکنده و درهم و برهم شدند ، از آن چیزها و عامل‌های بدی بپرهیزید. این وحدت قوانین عالم و سنت‌های عالم است؛ این از فرازهای عالی و جالب بینش اسلامی و جهان بینی اسلام است؛ جهان بینی اسلام و بینش اصیل و فلسفی اسلام و فلسفه قرآن این جور بیان می‌کند.

آنچه قرآن و کلمات قرآن شناسان واقعی به ما می‌آموزد، این جور نتیجه میدهد به ما که قوانین عالم ، قوانین طبیعی و قوانین اجتماعی همه یکی‌اند و در طول تاریخ یکسان هستند. همچنان که قانون جاذبه یک میلیون سال قبل هم اگر زمین و آسمانی وجود داشته و تا امروز هم هست.

علل نیکبختی و سربلندی ملت‌ها: اتحاد و پرهیز از تفرقه

فَإِذَا تَفَكَّرْتُمْ؛ پس چون اندیشه کردید ، فِي تَفَاوُتِ حَالِيهِمْ ، در تفاوت و فرقی که میان آن دو حالت امت‌های گذشته هست - حالت نیکی و حالت بدی ، حالت سربلندی و حالت زبونی و ذلت - وقتی اینها را مطالعه کردید و در نظر گرفتید ، فَالزُّمُوا؛ پس ملازم شوید و انتخاب کنید ، كُلَّ أَمْرٍ لَزِمَتِ الْعِزَّةُ بِهِ شَأْنُهُمْ؛ هر چیزی را که برای آنها موجب عزت شد ، برای خودتان به وجود بیاورید.

وَمُدَّتِ الْعَافِيَةَ بِهِ عَلَيْهِمْ؛ ببینید چه چیزی موجب شد که عافیت برای آنان گسترش بیابد ، ملازم آن بشوید و آن را برای خودتان کسب کنید. البته عافیت نه به معنای تنبلی و راحتی‌های توأم با تنبلی ، بلکه عافیت یعنی رفاه کامل؛ آنچه برای زندگی انسان مناسب و مساعد است عافیت می‌گویند.

وَ انْقَادَتِ النَّعْمَةُ لَهُ مَعَهُمْ؛ ببینید چه عاملی موجب شد که نعمت‌های عالم منقاد و مطیع آن امت‌های سربلند گذشته بشود و در اختیار آنها قرار بگیرد، آن را شما هم کسب کنید. البته عافیت نه به معنای تنبلی و راحتی‌های توام با تنبلی، بلکه عافیت یعنی رفاه کامل؛ آنچه برای زندگی انسان مناسب و مساعد است عافیت می‌گویند.

وَ وَصَلَتِ الْكِرَامَةُ عَلَيْهِ حَبْلُهُمْ؛ ببینید چه چیزهایی موجب شد ارزشمندی پیدا کنند در تاریخ و امت‌های عالم برای آنها احترام قائل بشوند، ملت‌های عالم در مقابل آنها کوچک بشوند؛ هر چه موجب شد، شما هم آن را برای خودتان به وجود بیاورید. مِنَ الْاجْتِنَابِ لِلْفُرْقَةِ؛ اول اینکه دو دستگی و تفرق و تشتت میان آنها نبوده؛ وحدت داشتند، یکپارچگی داشتند، با همدیگر اختلاف نداشتند، برادرکشی نداشتند. همچنان که امت‌های گذشته بر اثر وحدت و یکپارچگی به آقایی رسیدند، شما امت اسلام هم اگر بخواهید به آقایی برسید، باید وحدت و یکپارچگی را حفظ کنید، یا در خود به وجود بیاورید.

شما را به خدا قضاوت کنید جهان اسلام اگر همین یک توصیه‌ی علی بن ابی طالب (ع) را به کار بندد، دنیا به چه شکلی در می‌آید. این نهج البلاغه است. نهج البلاغه می‌گوید امروز هفتصد میلیون مسلمان با هم یکی باشند؛ همه یک دست بشوند در مقابل دشمنان اسلام و قرآن؛ همه یک زبان بشوند برای نشر حقایق اسلامی؛ همه یک مشت گره کرده بشوند برای کوبیدن به مغز و دهان بدخواهان و بدگویان.

مِنَ الْاجْتِنَابِ لِلْفُرْقَةِ؛ دوری گزیدن از تفرق، و اللُّزُومِ لِلْأُلْفَةِ؛ و ملازم شدن با الفت و همدلی، و التَّحَاصُّصِ عَلَيْهَا؛ مردم را وادار کردن و شوراندن برای الفت و اجتماع و وحدت و التَّوَّاصِي بِهَا؛ و توصیه کردن به یکدیگر.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ (آل عمران-۱۱۰)؛ شما بهترین امتی هستید که برای مردم و به سود مردم خارج شده‌اید و ظاهر شده‌اید. شما برای آزادی مردمید؛ مسؤولیت آبادی و آزادی بشریت و جهان بر دوش شما امت مسلمان است. همدست بشوید این کار را انجام بدهید.

این توصیه‌ی امیرالمؤمنین است. علی (ع) می‌فرماید نگاه کنید به امت‌های گذشته، ببینید که آنها وقتی که از اختلاف و تفرق دوری گزیدند، به آقایی، به شرف، به نعمت و به کرامت رسیدند، شما هم از اختلاف دوری بگزینید و به الفت بگروید.

علل انحطاط جوامع گذشته؛ دشمنی و یاری نکردن یکدیگر

وَ اجْتَنِبُوا كُلَّ اٰمْرِ كَسَرَ فِقْرَتَهُمْ وَ اَوْهَنَ مِنْتَهُمْ؛ بپرهیزید از آن چیزهایی که ستون فقرات آنان را شکست و نیروی آنان را از بین برد. یک امتی، یک ملتی، یک جمعیتی در تاریخ در نهایت شوکت و عزت زندگی میکرد. ناگهان به کلی متلاشی شد و از بین رفت و ستون فقراتش خرد شد، کمرش شکست؛ نگذارید که ستون فقرات امت اسلام هم بشکند. شما هم از آن بپرهیزید، نگذارید که ستون فقرات امت اسلام هم بشکند.

مِنْ تَضَاعِنِ الْقُلُوبِ؛ از دشمنی دل‌ها با یکدیگر، وَ تَشَاخُنِ الصُّدُورِ؛ و کینه‌ورزی سینه‌ها با یکدیگر، وَ تَدَابُرِ النُّفُوسِ؛ و پشت کردن نفس‌ها به یکدیگر، وَ تَخَاذُلِ الْاَيْدِي؛ و به کمک نیامدن دست‌ها به نفع یکدیگر.

تو وقتی میبینی برادر مسلمانان با دشمنی درگیر است دست تو به کمک او نمی‌شتابد همین میشود؛ در مقابل وقتی که تو با دشمنی درگیر هستی و برادرت دستش را به کمک تو از آستین بیرون نمی‌آورد، همین میشود؛ «تَخَاذُلِ الْاَيْدِي یعنی این.

«تخاذل» یعنی فروگذار کردن تنها گذاشتن کسی را در معرکه ول کردن و تنها رها کردن؛ یعنی در خذلان و تخاذل رها کردن. تخاذل الأیدی یعنی دست تو به کمک او نرود دست او به کمک تو نشتابد.

توصیه به تدبیر در احوال مؤمنان گذشته

وَتَذَبَّرُوا أَحْوَالَ الْمَاضِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ؛ تدبیر کنید، تأمل کنید در احوالات مؤمنان گذشته و پیش از شما، آن مؤمنان و مسلمانان سرافرازی که در طول تاریخ پیش از شما بودند؛ مسلمانان اُمّت ابراهیم، مسلمانان اُمّت موسی، مسلمانان اُمّت عیسی، حواریون و پیروان پیامبران عظیم الشان و مصلحان بزرگ الهی در میان آحاد بشریت و اجتماعات انسانی. ببینید مؤمنین زمان‌های گذشته چه می‌کردند و چگونه عمل می‌کردند.

كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّمَحِيصِ وَالْبَلَاءِ؛ ببینید مؤمنین زمان‌های گذشته در این حال فشارهای سخت و زیر منگنه‌های سخت و بلاهای دشوار چگونه بودند؛ یک نگاهی به حالات آنها کنید. این همه تواریخی که در قرآن از اُمّت‌های گذشته می‌آید برای چیست؟ قرآن که داستان می‌گوید برای رفع کسالت است؟ برای سرگرم شدن است؟ داستان موسی برای این است که ما یک مدتی سرگرم بشویم؟ نه، داستان موسی برای درس گرفتن است؛ داستان‌های دیگر همه برای آموختن است.

شکجه‌ها و سختی‌های مؤمنان تاریخ در راه دین

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید ببینید گذشتگان شما در حال بلا، در حال شدت، در زیر منگنه‌های فشار چگونه زندگی می‌کردند. هر کاری که آنها می‌کردند تدبیر کنید.

قتل أصحاب الأخدود . النار ذات الوقود . إذ هم عليها فعود . وهم على ما يفعلون بالمؤمنين شهود . سبحان الله ! آتش‌هایی درست کردند گفتند شما بایستی از راه خود دست بردارید، مؤمنان گفتند دست برنمیداریم. نشستند آن بالا، با تمام تفرعن و تفتن به جلادها گفتند اولی را بیندازید؛ نفر اول را سرازیر کردند داخل آتش زنده زنده در آتش سوخت به دومی گفتند تو از راه خود برگرد او هم برنگشت، او هم زنده زنده سوخت؛ تا نفر آخر با اینکه همه ی آن مؤمنان یقین داشتند می‌فهمیدند و میدیدند که چه بلایی است - زنده در آتش سوختن و گداختن است - در عین حال برنگشتند. این صبرشان است این تحملشان است. هر چه سختی‌ها برای اینها بیشتر پیش می‌آمد در منطق ایمان و در منطقه ی اعتقاد و اخلاص برای خدا پابرجا تر و استوارتر و محکم تر میشدند.

امیرالمؤمنین حالا ما را حواله میکند به آنجا و میگوید آنها را نگاه کنید، ببینید در دوران بلا، در روزگار شدتها و سختی‌ها، وقتی چنبرهای بلا از اطراف، اینها را مثل نگین انگشتی دوره کرده بود اینها چه کار میکردند، در هر کاری که آنها میکردند تدبیر کنید.

وَتَذَبَّرُوا أَحْوَالَ الْمَاضِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ كيف كانوا. ببینید چگونه بودند مؤمنان پیش از شما، في حال التمهيص والبلاء، در حال شدت و فشار و بلای زندگی؛ آلم یكونوا أَنْقَلَ الْخَلَائِقِ أعباء؟ آیا بارشان و مصیبتشان سنگین تر از مصیبت‌های همه ی خلائق نبود؟ چرا، واقعاً هم بود. وَأَجْهَدَ الْعِبَادِ بَلَاءَ؛ از لحاظ بلا در فشار و سختی بیشتری از همه همه قرار نداشتند؟ وَأَضِيقَ أَهْلِ الدُّنْيَا حالا از همه ی اهل دنیا در تنگی و در ضیق و در ناراحتی بیشتری قرار داشتند. این‌ها را میکشند دست و پای این

ها را قطع میکردند، این ها را زیر شکنجه ها و بلاها و فشارها قرار میدادند درهای عافیت و نیکی و خوشی و راحتی را به روی این ها میبستند از لحاظ مال دنیا در مزیقه و از لحاظ لذت ها و تمتعات دنیوی در فشار و سختی بودند، بلاهای دنیوی فراوانی را بر روی این ها قرار میدادند و بر این ها فشار می آوردند؛ اما فَلَمْ تَبْرَحِ الْحَالُ بِيْمِ فِي ذُلِّ الْهَلَكَةِ وَقَهْرِ الْعَلْبَةِ ؛ پیوسته و در همه حال درگیر سرپنجه ی فرعونیان و فرعونان زمان خود قرار داشتند؛

لا يجدون حيلة في امتناع ولا سبيلا إلى دفاع؛ نمیتوانستند جان خودشان را مصونیت ببخشند، نمیتوانستند از خودشان آن چنان که باید دفاع کنند. همه چیز دست آن قدرت است؛ اسلحه دست او است پول دست او است قشون نزد او است قدرت های سیاسی در اختیار او است تبلیغات به اختیار او و در قبضه ی او است.

سربلندی؛ نتیجه صبر و استقامت مؤمنان گذشته در راه خدا

حَتَّى إِذَا رَأَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ جِدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى الْأَذَى فِي مَحَبَّتِهِ؛ آن قدر اینها این بارهای سنگین بلا و مصیبت را بر روی دوش های استوارشان و دست های قدرتمندشان نگاه داشتند تا خدا جدیت صبر را در اینها دید؛ دید واقعا راهرو راه توحید هستند؛ پروردگار عالم دید که به راستی دنیال بندگی او می گردند ، دید اینها حاضرند در راه محبت او ، در راه علاقه به خدا و محبت به خدا ، سخت ترین اذیت ها و آزارها را تحمل کنند و به جان بخرند؛ والاحتمال لامکروه من خوفه؛ دید حاضرند به خاطر خوف و خشیت از خدا مکروهات - یعنی سختی ها، ناراحتی ها و ناپسندی های زندگی - را به جان بپذیرند.

فَأَبَدَ لَهُمُ الْعِزَّ مَكَانَ الذَّلِّ ، به عوض آنها ذلتها و سختی ها و زیردستی ها، عزت و فرادستی و آقایی به آنها داد؛ وَالْأَمْنَ مَكَانَ الْخَوْفِ؛ به جای آن ترس ها و گریختن ها و دل دل زدن ها ، به اینها امنیت داد و شدند از آقایان ، شدند از بزرگان ، دنیا مال اینها شد ، حکومت ها در قبضه اینها قرار گرفت و برای اینها امنیت به وجود آمد.

فَانظُرُوا كَيْفَ كَانُوا حَيْثُ كَانَتِ الْأَمْلَاءُ مُجْتَمِعَةً؛ پس بنگرید چگونه شدند آن وقتی که اجتماعات شان ، گروه هایشان ، دسته بندی هایشان و احزاب شان همه با هم مجتمع و یکپارچه بود. و الْأَهْوَاءُ مُؤْتَلَفَةً؛ خواسته هایشان یکی بود. وَالْقُلُوبُ مُعْتَدِلَةٌ؛ دل هایشان همه در یک راه بود. و الْأَيْدِي مُتَرَادِفَةً؛ دست هایشان همه روی هم بود. و السُّيُوفُ مُتَنَاصِرَةٌ؛ شمشیر هایشان به یاری یکدیگر می رفت؛ اینها به یاری آنها ، آنها به یاری اینها. و العزائمُ واجِدَةٌ؛ تصمیم هایشان یکی بود ، بین شان اختلاف و تشتت نبود؛ وقتی این جور بودند - دست ها یکی ، دل ها یکی ، خواسته ها یکی ، شمشیرها یکی ، بازوها یکی ، بصیرت ها و دست ها آگاه ، روشن ، شعور فراوان ، فهم در سطح بالا ، همه چیز یکی - وقتی دارای این شرایط بودند و به اینجا رسیدند.

تفرقه؛ عامل از بین رفتن کرامت امت ها

فانظروا الی ما صاروا لیه فی آخر أمرهم؛ آقایی شان را دیدی و فهمیدی از کجا آقا شدند، حالا نگاه کن به بدبختی ها و برگشت ها و رجعت ها. همین گروهی که به آقایی رسیدند - احیانا همین گروه یا گروه های دیگر - یک روز دیگری باز دچار بدبختی ها، دچار سقوط ها، دچار هبوط ها، دچار اِلْتِهَاتِها شدند. فانظروا الی ما صاروا لیه فی آخر أمرهم ؛ بنگرید به آنچه در آخر کارشان به آن برگشتند... حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ؛ بین شان تفرق به وجود آمد ، چقدر دست های جنایتکار و مزدور ، در طول

سالیان دراز سعی کردند که میان مسلمانان تفرق ایجاد کنند و توانستند ، تفرق ایجاد کردند ، به کام خودشان رسیدند و ملت‌های مسلمان را ناکام کردند.

حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ؛ آن وقتی که تفرق به وجود آمد ، وَ تَشْتَتِ الْأَلْفَةُ؛ الفت و همدلی از بین رفت ، وَ اخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَ الْأَفْئِدَةُ؛ زبان‌ها و دل‌ها دو تا و دو جا بود ، وَ تَشَعَّبُوا مُخْتَلِفِينَ؛ اختلاف پیدا کردند ، تشعب پیدا شد ، انشعاب‌ها پیدا شد ، وَ بَقِيَ قَصَصُ أَخْبَارِهِمْ فِيكُمْ عِبْرًا لِلْمُعْتَبِرِينَ؛ بر اثر ضعف‌ها ، بر اثر تفرق‌ها ، بر اثر جدایی‌ها ، خودشان از بین رفتند و متلاشی شدند ، اما خبرهایشان ، قصه‌هایشان ، اثرهایشان باقی ماند. برای عبرت گرفتن عبرت گیرندگان.

پروردگارا! به محمد و آل محمد تورا سوگند میدهم که ما را با گفتار حکمت آموز امیرالمومنین آشنا کن. پروردگارا! به محمد و آل محمد مارا جزو شیعیان و پیروان و دنباله روان امیرالمومنین قرار بده، ما را برای آن بزرگوار شادگردان خوبی قرار بده. پروردگارا! به محمد و آل محمد نهج البلاغه و قرآن را در میان ما احیا بفرما.

دعوت به انس با نهج البلاغه

این یکی از کلمات مولای متقیان امیرالمومنین است. اگر شیعیان آن بزرگوار همین متن نهج البلاغه را بدون تفسیر و تشریح و توضیح فراوان می‌دانستند ، بهره‌های امت اسلامی و جمعی که به نام آن بزرگوار و به عنوان تشیّعش و پیروی‌اش معروفند ، بهره‌های بی حد و حسابی می‌بود.

اگر ملت وابسته به امیرالمؤمنین که نام امیرالمؤمنین بر روی آنها است ، همین ظاهر نهج البلاغه را هم بلد بودند و معانی و تفسیر آن را هم درک کرده بودند و به همان اندازه که از مسائل درجه دو و سه و ده دین بلدند ، از نهج البلاغه بلد می‌بودند ، این جمع شیعه امتی می‌شدند که عالم اسلام ، بلکه جهان ، از آنها بهره می‌برد؛ زیرا که همیشه جهان از یک امت راقی (مترقی و پیشرفته) ، از یک ملت آگاه ، از یک جمعیت پیشرو بهره‌های فراوانی می‌برد.

دعوت پیامبر (ص) بر اساس فطرت انسان‌ها

فَبَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ؛ پس برانگیخت محمد را به حق، به وسیله حق، برای حق؛ دعوت پیغمبر ، دعوت حق است؛ دعوت حق یعنی دعوت به آن مکتبی که بر طبق سرشت انسان‌ها و بر طبق فطرت این عالم است؛ حق یعنی این.

هر نظامی و هر فکری و هر فلسفه‌ای و هر مقرراتی که با فطرت انسان و با فطرت عالم ، برابر و مساعد و ملایم و هماهنگ نباشد ، باطل است و باطل نمی‌ماند. و هر دعوتی و مکتبی که با فطرت انسان و با نیازهای انسانی و با کیفیت ترکیب ساختمان وجود انسان و وجود جهان ، برابر و هماهنگ و منطبق باشد ، حق است؛ حق یعنی این. و حق در دنیا می‌ماند؛ چون بر طبق روال فطرت عالم و فطرت انسان و جهان است، لذا ماندنی است.

القسر لایدوم، کار زورکی باقی نمی‌ماند؛ کاری که بر خلاف فطرت انسان و جهان، یعنی بر خلاف فلسفه الهی در عالم انجام بگیرد، قابل بقا و دوام نیست. لِلْحَقِّ دَوْلَهُ وَ لِلْبَاطِلِ جَوْلَهُ؛ باطل جولان است. باطل همین کفهای روی آب است؛ نگاه نکن که هست، بدان که در باطن نیست و پایدار نخواهد ماند.

هدف پیامبر صلی الله علیه وآله ؛ نجات مردم از عبادت طاغوت به عبادت خدا

لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ؛ پیغمبر احکام حق را آورد ، مکتب حق را ارائه داد؛ منظورش این بود که انسان‌ها را از عبادت اوثان ، یعنی از بندگی و بردگی بت‌ها بیرون بیاورد و به بندگی خدا و عبودیت پروردگار عالم بکشاند؛ این ، جمله اول. اوثان یعنی بت‌ها؛ آدم‌های ساده سفیه خیال می‌کنند بت همان چیزی است که از چوب و از عقیق می‌تراشیدند ، روی طاقچه می‌گذاشتند و جلوی آن خم و راست می‌شدند ولاغیر؛ بله ، این هم یک جور بت بود اما بت بزرگ‌تر آن بتی بود که بت به فرمان او و برای خاطر او و به سود او ساخته می‌شود. بزرگ‌تر از بت ، بتگر است؛ آن کسی که بت را برای مردم بت می‌کند ، او بت بزرگ است. در بت‌خانه فرعون بت‌ها فراوان بودند اما از همه آن بت‌ها بزرگ‌تر ، آن بتگر بود ، یعنی فرعون.

بدتر بودن شیطان‌های انسانی از شیطان‌های جنی

برای آنکه "اوثان" غلط معنا نشود و برای اینکه درست در ذهن‌ها جا بگیرد و اوثان را -بت‌ها- به معنای همین موجودات بی‌جان چوبی و آهنی و گلی و فلزی و مانند اینها فرض نکنیم و معنایش را درست بفهمیم، جمله ی بعد را می‌فرماید: وَ مِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ؛ تا مردم را از اطاعت و فرمان‌بری و مطیع بودن در مقابل شیطان نجات بدهد و به اطاعت و فرمان‌بری الله بکشاند ، مردم را مطیع خدا کند. شیطان کیست؟ آنها یک نوع شیطانند، {اما} از آنها خطرناک‌تر آن شیطانی که او را می‌بینیم: مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ؛ شیطان انس و جن.

بعضی از شیطان‌صفت‌ها از شیطان‌ها خیلی بالاترند؛ استاد شیطان‌هايند؛ شیطان را آنها برای مردم مورد اطاعت قرار می‌دهند. خیلی از انسان‌های پاک ، شیطان‌مُسکرات (مست‌کننده‌ها) را لعن کرده و از خودشان دور کرده‌اند ، این شیطان صفت است که آن شیطان‌مُسکر را در اختیار آنها قرار می‌دهد و برای استفاده از آن ، آنها را تشویق می‌کند. خلاصه ، گاهی شیطان صفت‌ها از شیطان‌ها بدترند ، خطرناک‌ترند.

هدف انبیا؛ پرستش خدا

پیغمبرها و پیغمبر اسلام برای این مبعوث شدند که انسان‌ها را از عبادت بت‌های جاندار و بی‌جان و از اطاعت شیطان‌های جن و انس نجات بدهند ، همه را به عبودیت مطلقه پروردگار برسانند ، همه بشوند بنده خدا؛ مقررات‌شان از خدا باشد ، قدرت‌شان قدرت خدا باشد؛ بر آنها جز خدا و زبان خدا و دست خدا کسی فرمان نراند؛ فرامینشان را جز از خدا از کس دیگری نگیرند؛ زندگی‌شان را جز به شکلی که خدا می‌خواهد ، به شکل دیگری نسازند و نپردازند؛

قرآن کریم؛ وسیله ی هدایت

این دو معنی میدهد ؛ پیغمبر به چه وسیله این رسالت و دعوت عظیم را انجام میدهد؟ بِقُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَّهُ وَ أَحْكَمَهُ ؛ به وسیله ی قرآنی که آن را بیان کرده و روشن و محکم ساخته است. قرآن آن چنان است که قابل استفاده ی همگان است و همه میتوانند آن را بفهمند اگر کلمات قرآن و جملات الهی در این کتاب مقدس بطن‌هایی و باطن‌هایی دارد که جز راسخون در علم کس دیگری نمیداند بدین معنا نیست که انسان‌های عادی معمولی از ظاهر آن استفاده نکنند.

قابل استفاده بودن قرآن برای همگان

یک عده ای برای اینکه مردم را از ظاهر قرآن کنار بزنند، برای اینکه قرآن را از دست مردم بگیرند، میگویند علم قرآن نزد ائمه است. ما هم میگوییم علم قرآن نزد ائمه است، ما هم قبول داریم که اعماق قرآن را و بطون قرآن را جز شاگردان وحی خدا کس دیگری نمیداند و به خودی خود نمیفهمد؛ این را من هم قبول دارم و جز این نیست اما باطن قرآن را اگر امام صادق فهمید، معنایش این نیست که ظاهر قرآن را من و شما نفهمیم باطن قرآن با ظاهر قرآن تضاد ندارد. آنچه از ظاهر قرآن یک انسان عربی دان و آشنا به لحن و کلام قرآن میفهمد، برای او حجت است؛ این سخن بزرگترین علمای شیعه است. علمای شیعه، در طول تاریخ علم اصول در این چند قرن اخیر، روی این مسئله بحث کرده اند؛ اصولیون روی این مسئله بحث های فراوانی کرده اند.

شیخ انصاری که بزرگترین علمای شیعه در ۱۲۰ سال اخیر است، در کتاب رسائل بحث مفصلی دارد در باب حجیت ظواهر قرآن؛ میگوید ظاهر قرآن حجت است. با وجود این همه حرفهای روشن و مسائلی که به دست علما حل شده و در مدرسه ها تمام شده است و آدم هایی که چهار تا کتاب درسی خوانده اند میدانند، من نمیفهمم چرا چند نفر نادان، جاهل و طبعا درس نخوانده مدام روی این مطلب تکیه می کنند که به قرآن دست نزنید، به قرآن نگاه نکنید و از قرآن چیزی نخواهید، برای خاطر اینکه قرآن را ائمه میفهمند، البته که قرآن را ائمه میفهمند؛ اما باطن قرآن را، اعماق قرآن را، ظاهر قرآن را هر عربی زبانی می فهمد.

ویژگی های قرآن کریم

بِقُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَّهٗ وَ اَحْكَمَهٗ؛ به وسیله ی قرآنی که آن را بیان کرد، آشکار کرد و احکام کرد، لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ اِذْ جَهِلُوْهُ؛ تا اینکه بندگان خدا، آنگاه که خدا را نمی شناسند، از طریق قرآن او را بشناسند و لِيُقْرَؤْا بِهٖ بَعْدَ اِذْ جَاحَدُوْهُ؛ آن وقت در اوضاع و شرایطی که خدا را انکار کرده اند بندگان خدا از راه قرآن به خدا اقرار و اعتراف کنند. قرآن وسیله ای است که انسان ها را به اطاعت خود، به اقرار به وجود خدا و به شناخت خدا بکشانند. این ها همه کارهای قرآن است؛ رسالت هایی است که بر دوش قرآن گذاشته شده من و شما اگر از قرآن این چیزها را نمیفهمیم در قرآن فهمی خودمان باید تردید کنیم؛ بندگان خدا با بینش عقل و با چشم خرد در قرآن خدا، خدا را می بینند. بما اراهم من قدرته؛ با قدرتی که در قرآن به آنان نشان داده است، و حَوَفَّوْهُمْ مِّنْ سَطُوْتِهٖ؛ آنها را از سطوت خود ترسانده است، وَ كَيْفَ مَحَقَّ مَن مَّحَقَّ بِالْمَثَلَاتِ؛ نشان داده است که با عذاب ها و انتقام ها چگونه امت هایی را نیست و نابود کرده است و اِحْتَصَدَ مِّنْ اِحْتَصَدَ بِالنَّقِمَاتِ؛ و چگونه افرادی را با انتقام خود و با نعمت خود درو کرده و امت هایی را و اقوامی را از بین برده است.

بعثت پیغمبر اکرم (ص) برای آزاد کردن انسان ها

این شأن پیغمبر و شأن قرآن فهمیدیم که پیغمبر می آید برای آزاد کردن انسان ها؛ پیغمبر می آید تا همه ی بندها و قیدها و غُل ها و زنجیرها و بارهای سنگین را از دست و پا و گردن و دوش انسانیت بردارد؛ انسان هایی که اسیر جهلند، جهل را از آنان بزداید؛ انسان هایی که دچار خرافه پرستی اند خرافات را از مغز آنان پاک کند؛ انسان هایی که بار تحمیلات دشمنان

انسان بر دوششان سنگینی میکند آن بار را از دوش هایشان بردارد؛ انسان هایی را که اسیر ظلمند، از ظلم برهاند؛ انسان هایی را که اسیر فقرند، از فقر نجات دهد؛ این ها وظیفه ی پیغمبر است این ها رسالت پیغمبر است. و یُثِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ؛ گنجینه ها و دفینه های عقل و خرد را در وجود انسان ها برشوراند، بیرون بیاورد، استخراج کند؛ این شأن پیغمبران است که در این خطبه و در خطبه های دیگر میفرماید.

نیاز مسلمانان به قرآن

در این خطبه تا حدودی قرآن را هم شناختیم که مبین است، محکم است ، آشکار است حقایقش را در اختیار انسان قرار میدهد و در دسترس آدمیان میگذارد. اگر در قرآن بیندیشید خدا را در قرآن میبینید. اگر در قرآن تدبّر کنید راه زندگی را در آن می یابید و به ولایت امیرالمؤمنین به زلال قرآن دست پیدا بکند.

پیش بینی آینده جامعه اسلامی

وَإِنَّهُ سَيَأْتِي عَالِيَكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ؛ به یقین و بی گمان خواهد آمد ، پس از من برای شما امت اسلام روزگاری. لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَخْفَى مِنَ الْحَقِّ؛ که در این روزگار چیزی از حق و حقیقت پوشیده تر نیست. این زمان کی است؟ آدم جاهل خواهد گفت این زمان ، زمان معاویه است؛ از او می پرسند که آیا زمان مروان حکم نیست ، مجبور است بگوید چرا ، آن موقع هم هست...؛ خب انسان باید بگوید ای نادان! سخنی که در طول زمان ، به تجربه تاریخ ، مثل آب روان جاری بوده ، چه اجباری دارد بگویی مقصود ، زمان معاویه بن ابی سفیان است؟ چرا کلام نامحدود علی را محدود می کنی؟ چرا عقل کوچک و دید کوتاه خود را بر سخن وسیع الآفاق امیرالمؤمنین تحمیل می کنی؟ بگذار ما آن چنانکه علی سخن می گوید ، همان جور بفهمیم. زمانی خواهد آمد و این زمان استمرار دارد؛ مال یک دوران خاصی نیست ، تا روزگار حکومت مطلقه حق در سراسر عالم - که بدون تردید آن روزگار خواهد رسید - این مطلب در پاره پاره زمان ها وجود دارد.

لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَخْفَى مِنَ الْحَقِّ؛ روزگاری است که از حقیقت ، چیزی پوشیده تر و مستورتر و پنهانی تر نیست. وَلَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ؛ و از باطل ، چیزی آشکارتر ، دم دست تر ، جلو چشم تر و بزرگ تر دیده نمی شود. تشیع داخل خانه ها است ، تشیع بیغوله ها است. از امام صادق (ع) می پرسد این شیعیانی را که شما تصویر کردید ، کجا پیدا کنم؟ می فرماید: علی رُءُوسِ الْجِبَالِ وَ بُطُونِ الْأَوْدِيَةِ؛ در دل صحراها پیدایشان کن ، بر سر کوهها دنبالشان بگرد. داخل شهرها و داخل خیابانها نامسلمانها در جریانند؛ حق ، آن گوشه ها است. این باطل است که با همه عظمت و با همه قدرت جلوه حق را محدود می کند و نمی گذارد که خودش را نشان بدهد؛ اگر فرصتی به وجود بیاید و حق جلوه ای کند ، باطل مثل لکه ابرسیاهی سر می رسد و خورشید حقیقت را مستور و پوشیده می کند.

دروغ بستن بر خدا و رسولش

وَ لَا أَكْثَرَ مِنَ الْكُذْبِ عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ؛ در متن اجتماع ، هیچ چیزی بیشتر از دروغ بر خدا و پیامبر دیده نمی شود. هر کس را می بینی و هر جا که می بینی ، از قول خدا حرف می زنی ، از قول پیامبر سخن نقل می کنی ، اما بسیاریش دروغ ، بسیاریش خلاف واقع ، بسیاریش بر ضدّ مسلمات و محکّمات قرآن است.

بی رونق بودن قرآن حقیقی

وَلَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ سَلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تَلِيَتْ حَقَّ تِلَاوَتِهِ؛ هیچ متاعی بی رواج‌تر از قرآنی که درست خوانده بشود نیست. مردم را که نگاه می‌کنی، دنبال قرآن خواندن‌های بدند. قرآن خواندن هم دو جور است؛ سخن از دین گفتن هم دو نوع است؛ یک نوعش بد است، یک نوعش خوب. آن نوعی بد است که در آن روح دین نباشد. آن نوعی خوب است که در آن روح دین باشد.

روح دین

حقیقت، آگاهی، روشنی و روشنگری. در هر سخن دینی‌ای که روشنی هست، روشنگری هست، آگاهی هست و آگاهی‌گری هست، آن سخن خوب دین است؛ سخن واقعی دین هموست. هر سخنی که به نام دین گفته شود اما در آن خمودی باشد، در آن سستی باشد، در آن بی حرکتی باشد، در آن چیزهایی باشد که با زنده بودن و شکوفا بودن مخالف است، در آن رکود باشد، در آن خواب کردن و لالایی گفتن باشد، در آن مغرور کردن انسان‌ها به اعمال ناقص‌شان باشد، سخن از دین نیست، اگر چه به نام دین باشد.

قرآنی که درست خوانده می‌شود، آن قرآنی است که انسان‌ها را آگاه می‌کند. قرآنی که بد خوانده می‌شود، آن قرآنی است که اگر چه متن قرآن است اما جوری معنا می‌شود و جوری بیان می‌شود که انسان‌ها را از آگاهی خارج می‌کند، عقل انسان‌ها را زیر سرپوش‌ها پنهان می‌کند. آنچه انسان‌ها را آگاه می‌کند، در اجتماع، متاع کاسد و بی رواجی است؛ اکثریت دنبال آن نوعی هستند که از دین نیست.

رونق داشتن قرآن با تفسیر دنیاطلبانه

وَلَا أَنْفَقَ مِنْهُ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ؛ اگر قرآن را از آنچه بر آن نازل شده است، عوض کردند، تغییر دادند، بر طبق میل‌ها و خواهش‌ها و خواسته‌ها و هوس‌ها درآوردند، دل‌های مردم را با قرآن به دست آوردند، همه را خوشحال کردند به وسیله قرآن، همه را راضی کردند به وسیله قرآن، هر قدره‌بندی هم خوشحال بود که اهل قرآن است، هر فاسق جاهل نادانی هم خوشوقت بود که مستوجب شفاعت قرآن است، وقتی قرآن را این جوری بیان کردند، این از همه متاع‌ها در اجتماع رایج‌تر خواهد بود؛ عیناً همان وضعی که در طول تاریخ دیده‌اید و دیده‌ایم، خوانده‌اید و خوانده‌ایم.

تبدیل معروف به منکر و منکر به معروف

وَلَا فِي الْبَلَادِ تَى هُوَانِكْرٍ مِنَ الْمَعْرُوفِ؛ در شهرها و مناطق اسلامی هیچ چیز ناشناخته‌تر از معروف و نیکی نیست. وَلَا أَعْرَفَ مِنَ الْمُنْكَرِ؛ و هیچ چیز شناخته‌شده‌تر و پسندیده‌تر از منکر و بدی نیست.

رها شدن قرآن توسط حاملان آن

فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ حَمَلْتَهُ حَامِلَانِ كِتَابٍ، آن‌هایی که بار قرآن روی دوش آن‌ها بود و مسئولیت بیان قرآن بر عهده‌ی آنها بود کتاب را انداختند، پرتش کردند؛ حاملان قرآن، قرآن را دور انداختند و تناساه حَفَظْتَهُ؛ حافظان قرآن پاسداران قرآن، قرآن را به فراموشی سپردند اشکال کار اینجا است؛ اگر حاملان و حافظان قرآن را از یاد نمیبزدند، به یاد آوردن مردم آسان بود،

اما وقتی که گنجینه دار این گنج گنج را فراموش بکند، یادش برود که چنین گنجی در اختیارش هست از آن گنج نه او استفاده خواهد کرد و نه دیگران.

رانده شدن قرآن و اهل قرآن از جامعه

فَالْكِتَابُ يَوْمَئِذٍ وَأَهْلُهُ طَرِيدَانٍ؛ قرآن و اهل قرآن دو موجودی هستند که هر دو به یک سرنوشت دچار شده‌اند؛ هر دو دور شده‌اند، هر دو نفی بلد شده‌اند، هر دو از آغوش گرم اجتماع رانده شده‌اند؛ هم خود قرآن، هم حاملان واقعی قرآن. قرآن و اهل قرآن در آن روز هر دو نفی بلد شده‌اند؛ هر دو رانده شده‌اند.

و صَاحِبَانِ مُصْطَحِبَانِ فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ؛ هر دو رفیقند در یک راه؛ لَا يُؤْوِيهِمَا مَوْوٍ؛ هیچ پناه دهنده‌ای آنها را پناه نمی‌دهد؛ نه قرآن را و نه اهل قرآن را. فَاَلْكِتَابُ وَ أَهْلُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَ لَيْسَا فِيهِمْ؛

قرآن و اهل قرآن در آن زمان در میان مردم هستند اما در میان مردم نیستند؛ مثل نبودن است. متن قرآن، آهنگ قرآن، سخن از قرآن - اهل واقعی قرآن بین مردم هستند اما مجال استفاده از آنها نیست، راه مردم به سوی آنها بسته است.

علت طراحی کنگره ای به نام زیارت اربعین

امشب شب بعد از اربعین است. مرسوم بنده این است و این بوده در گذشته که در هر روزی که یکی از یادبودهای مذهبی ما است، شب بعدش راجع به آن یادبود صحبت میکنم. میدانید یکی از علائم ایمان، زیارت اربعین است؟ بنده نمی دانم این روایت چقدر صحیح است، اصراری هم ندارم که بگویم معنای این روایت همین است که من گمان کردم، واقعیتش هم این است که احتمال میدهم معنایش یکی از شقوق و احتمالات دیگری باشد که در این زمینه بیان می شود؛ شیعه یک جمع متفرقی بود؛ یک جامعه ای بود که در یک جا و در یک مکان زندگی نمیکرد؛ در مدینه بودند، در کوفه بودند، در بصره بودند، در اهواز بودند، در قم بودند اما یک روح در این کالبد متفرق در این اجزای متشتت در جریان است، مثل دانه های تسبیح، یک رشته و یک نخ، همه اینها را بهم وصل میکرد. آن رشته، رشته ی اطاعت فرمان بری از مرکزیت تشیع، از رهبری عالی تشیع یعنی اما؛ همه این رشته ها به آنجا متصل میشد.

اهل یک شهر و شیعیان یک منطقه البته یکدیگر را میدیدند، اما یک کنگره جهانی لازم بود برای شیعیان ائمه در آن روزگار؛ این کنگره جهانی را تعیین کردند، وقتش را هم معین کردند؛ گفتند در موعد معین، هر کس میتواند در آن کنگره شرکت کند، آن موعد "روز اربعین" است و جای شرکت "سرزمین کربلا" چون روح شیعه روح کربلائی و روح عاشورایی است و در کالبد شیعه تپش روز عاشورا مشهود است.

وضعیت امت ها قبل از بعثت پیامبر

تاکید امیرالمومنین بر نیازمندی معاصرانشان به اسلام

این بزرگوار از این بیان دنبال یک مقصد و نتیجه ای است که میخواهد به مردم زمان خود که دنباله روان و پیروان رسول اکرم هستند، بیان کند این حقیقت را که همان انگیزه ها و همان موجباتی که بعثت پیغمبر را و ظهور این دعوت را در آن سالی که پیغمبر مبعوث شد ایجاد میکرد، همان چیزهایی که موجب میشد که خدای متعال پیغمبری برانگیزد و دعوتی را به

مسلمانان و بشریت متوجه بکند و پرچمی را بر جامعه برافرازد، همان موجبات در زمان امیرالمؤمنین عیناً موجود است، همان نابسامانی‌ها پیش آمده همان خلاها و نیازها رخ نموده و در نتیجه همچنان که بشریت در دوران آغاز بعثت، مثل تشنه‌ای بود که یک جرعه‌ی آب میتواند او را زنده بکند و این جرعه‌ی آب همان بعثت و رسالت پیغمبر و دعوت اسلام بود. همچنین در زمان امیرالمؤمنین بشریت باز مثل همان تشنه است و علاجش همان جرعه‌ی آب زلال گوارایی است که نامش اسلام است. میگوید که «اعتبروا»، یعنی عبرت بگیرید از این سخن درس بگیرید؛ میخواهد مردم زمانش بدانند که باز احتیاجی به اسلام دارند و این مطلب را ما هم امروز تکرار میکنیم.

نیاز جامعه بشری کنونی به اسلام

امروز هم بشریت مثل همان پیکر بی جان محتضری است که احتیاج دارد به یک جرعه‌ی آب گوارایی که او را زنده کند، احیا کند؛ و آن جرعه‌ی آب گوارا «اسلام» است؛ و این اسلام در قرآن است، در سخنان پیشوایان دین است که باید آن را بفهمیم و در کام بشریت تشنه بریزیم و شریعت را احیا کنیم. لذا اگر ما علائم و نشانه‌هایی را که در روزگار بعثت پیغمبر در آن وقتی که دعوت اسلام شروع شد در جامعه‌ی بشری وجود داشت. همان نشانه‌ها و علائم که در این خطبه آمده - تعقیب کنیم خواهیم دید که در هر دوره‌ای از دوره‌های جهل تاریخ و جاهلیت بشر، همین علائم و همین نشانه‌ها وجود دارد. این خطبه‌ای که بنده حالا خواهم خواند خطبه ۸۷ یا ۸۶ نهج البلاغه است. (تالیف توسط سایت ایران عرضه)

وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ (عَلَيْهِ السَّلَام) فِي الرَّسُولِ الْأَعْظَمِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَبِالْبَلَاغِ الْأَمَامِ عَنْهُ:
 أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ الرَّسُلِ وَطَوَّلَ هَجْعَةَ مِنَ الْأُمَّمِ وَاعْتِرَافَ مِنَ الْفِتَنِ وَانْتِشَارِ مِنَ
 الْأُمُورِ وَتَلَطُّ مِنَ الْحُرُوبِ وَالْدُّنْيَا كَأَسْفَافِ النَّوْرِ ظَاهِرَةُ الْغُرُورِ عَلَى حِينِ اصْفِرَارِ مِنَ وَرَقِهَا
 وَإِيَّاسِ مِنَ ثَمَرِهَا وَاغْوَارِ مِنَ مَائِهَا قَدْ دَرَسَتْ مَنَازِلَ الْهُدَى وَظَهَرَتْ أَعْلَامُ الرَّدَى فِيهَا
 مُتَجَهِّمَةٌ لِأَهْلِهَا عَابِسَةٌ فِي وَجْهِ طَالِبِهَا ثَمَرُهَا الْفِتْنَةُ وَطَعَامُهَا الْجَيْفَةُ وَشِعَارُهَا الْخَوْفُ وَ
 دِثَارُهَا السَّيْفُ فَاعْتَبِرُوا عِبَادَ اللَّهِ وَاذْكُرُوا تَيْكَ الَّتِي آبَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ بِهَا مُرْتَهِنُونَ وَعَلَيْهَا
 مُحَاسِبُونَ وَلَعَمْرِي مَا تَقَادَمَتْ بِكُمْ وَلَا بِهِمِ الْعُهُودُ وَلَا خَلَّتْ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمُ الْأَحْقَابُ وَ

الْقُرُونُ وَمَا أَنْتُمْ الْيَوْمَ مِنْ يَوْمِ كُنْتُمْ فِي أَصْلَابِهِمْ بِبَعِيدٍ وَاللَّهُ مَا أَسَمَّكُمْ الرَّسُولُ شَيْئاً إِلَّا وَهِيَ
 أَنَا ذَا الْيَوْمِ مُسْمِعُكُمْ وَمَا أَسْمَاعُكُمْ الْيَوْمَ بِدُونِ أَسْمَائِهِمْ بِالْأَمْسِ وَلَا شَقَّتْ لَهُمُ الْأَبْصَارُ وَلَا
 جُعِلَتْ لَهُمُ الْأَفْنِدُ فِي ذَلِكَ الْأَوَانِ إِلَّا وَقَدْ أُعْطِيتُمْ مِثْلَهَا فِي هَذَا الزَّمَانِ.

چشم موشکاف علی، شرایط جهان و امت عرب را در دوران پدیدآمدن دعوت اسلام بیان میکند و انسان بزرگی مثل امیرالمومنین که همه چیز را به چشم خود دیده است، وضع نابسامان و سیاه روز جامعه عربی قبل از بعثت را لمس کرده، در آغوش آن جامعه به دنیا آمده جنگها را دیده، فقرها را چشیده، بدبختی ها و تیره روزی را در هر گوشه و کنار لمس کرده، و ناگهان در آن همه تاریکی ها، درخشندگی نور اسلام را از آغاز طلوع، از نزدیک در دامان وحی در زیر پرچم نبوت ملاحظه نموده، یک چنین انسان بزرگ با آن خبرویت، با آن دید نافذ و وسیع، با آن آگاهی و هوشیاری کامل، دارد بیان میکند که جهان در دوران بعثت در چه وضعی است. حضرت علی اینجا ۱۵ خاصیت، ۱۵ نشانه و صفت برای دوران قبل از بعثت پیغمبر بیان میکند.

در خواب بودن امت ها

و طول هجمة من الأمم پیغمبر را فرستاد در روزگار خواب عمیق امت ها؛ امت ها در خواب فرو رفته بودند پیغمبرها می آیند، تازیانه بر دست بر پیکرهای تخدیر شده و بدن های در خواب فرو رفته ی امت ها تا زبانه های آگاهی را مینوازند. بین فرستادن پیغمبرها فاصله شده بود، امتهای به خواب عمیقی فرو رفته بودند. خواب عمیق امت ها دور افتادن از تمدن مادی و صنعتی نیست؛ امپراتوری روم در این ششصد سال در اوج ترقی بود؛ پادشاهی معظم و وسیع ایران در همین ششصد سال در اوج پیشرفت و ترقی بوده تاریخ را بردارید نگاه کنید؛ قلمرو کشورهای دوگانه ی همسایه ی عربستان در این ششصد سال، سرشار بوده است از پیشرفت های مادی مناسب زمان آنچه متناسب با آن دوره و عهد بوده است. آن چنان تمرکز آن چنان قدرت آن چنان وحدت، آن چنان پیشرفت های نظامی و سیاسی در پیشانی این ملت ها میدرخشید که این دو ابر قدرت بزرگ عالم در آن روزگار آنی از فکر آن دیگری غافل نبود. در آغاز بعثت پیغمبر اکرم و وقوع اسلام جنگی واقع شد که به پیروزی و فتح ایران و مغلوبیت روم منجر گشت. قلبت الروم فی أدنی الأرض. دائماً این ها با هم در جنگ بودند جنگ های نظامی جنگ های عصبی و سرد جنگ های سیاسی لشکرکشی های پیاپی، مسابقه در تسلیحات، مسابقه در پیشرفت های مادی نشانه ی امت ها و ملت های راقی و متمدن آن روز بود. علی بن ابی طالب اول آگاه زمان تعبیر میکند و طول هجمة من الأمم میگوید امت ها در خواب عمیقی فرو رفته بودند. هَجَّة؛ عمیق که انسان مثل مرده ای افتاده باشد. میفرماید امت ها مثل مرده افتاده بودند، به هیچ چیزی توجه نداشتند هیچ چیز سرشان نمیشد.

محاصره ی جامعه از سوی فتنه ها به صورت حساب شده

واعتراف من الفتن؛ در حالی بود که فتنه ها از همه طرف به صورت جدی همچون که گویی با عزم و اراده ای هدایت و رهبری میشود این جامعه ها و ملت ها و امت ها را محاصره کرده بود؛ هر چیزی که انسان را مفتون کند، هر چیزی که انسان را از اندیشه باز دارد هر چیزی که انسان را از راه صحیح به گمراهی بیفکند فتنه است؛ هر چیزی که بشریت را از نشانه های اساسی انسانیتش یعنی از عقلش از اراده اش از ابتکارش از مسئولیتش دور کند، فتنه است. حسین بن علی (ع) به معاویه نوشت که من از تو فتنه ای بالاتر نمیبینم و نمی یابم؛ از همه ی فتنه ها بالاتر تویی برای خاطر اینکه معاویه همه ی مردم را از راه هایشان، از کارهای صحیحشان از پیمودن آن راه درستشان باز داشته بود، پس فتنه بود. امیرالمؤمنین میفرماید که

فتنه ها در روزگار قبل از بعثت به طور حساب شده مردم را محاصره کرده بود؛ فتنه درست میکردند تا مردم نتوانند بفهمند؛ مردم را به شعر سرگرم میکردند به موسیقی های بازدارنده سرگرم میکردند به می و میگساری و شهوت رانی مشغول میکردند، مردم را از آنچه باید به آن بیندیشند، باز میداشتند.

پراکندگی کارها و فرو رفتن جوامع در شعله های جنگ

وانتشار من الأُمور؛ علامت دیگر این بود که همه کار از هم وارفته و پراکنده بود؛ ملت ها هیچ یک از کارهای لازمشان را نمیتوانستند انجام بدهند: اگر کار فرهنگی شروع میکردند به شکست مبتلا بود؛ اگر کار اقتصادی شروع میکردند، به ناکامی منتهی میشد؛ در هر کاری که شروع میکردند، پراکندگی به وجود میآمد مانع برایش ایجاد میشد؛ همه کارشان منتشر یعنی پراکنده و متشتت بود. وَتَلَطَّ مِنَ الْحُرُوبِ؛ دنیا در تب جنگ های خانمان سوز میغلطید؛ بین شرق و غرب جنگ بود بین هر گوشه ای هر قمری از اقمار این دو بلوک جنگ بود؛ همه جا آتش جنگ بود که به آسمان شعله میکشید و همه جا انسان های بیگناه بودند که در این شعله میسوختند؛ بشریت هر چه میدید شمشیر بود و خون؛ هر طرف چشم باز میکردی برادرها به جان هم افتاده بودند، چه رسد به بیگانگان.

خاموشی نور هدایت و نمایان شدن فریب و ریاکاری

والدنيا كاسِفَةٌ النور؛ نور در دنیا به کسوف نشسته بود و غروب کرده بود. نوری در دنیا نبود، جلوه نبود. جلوه نور در دنیا یعنی اینکه در بزرگترین منطقه ی متمدن به حسب تمدن مادی و صنعتی مثل آمریکای امروز که از دور که من و شما و چند نفر آدم ساده دل نگاه میکنند خیال میکنند بهشت روی زمین همان جا است - در دل آن بهشت پنداری و خیالی در زیر همان عمارت های سربه فلک کشیده، در جوار همان کارخانه جات مُعظمی که بشریت را به زنجیر کشیده اند خالص ترین گل های اجتماع رو به پژمردگی اند، رو به افسرده شدن هستند.

ظاهرة الغرور؛ غرور در دنیا پدیده ای است که به چشم نمایان میرسد. غرور یعنی فریب، فریبگری. ریبگری در دنیا زیاد است، ریاکاری زیاد است، نفاق فراوان است؛ فریب نشانه بارز دنیای روز است؛ غرور و فریب و ریاکاری، پدیده ای بسیار نمایان دنیای جاهلیت است.

از میان رفتن نشانه های هدایت مردم و ظاهر شدن نشانه های گمراهی آن ها

قَدْ دَرَسَتْ مَنَارُ الْهَدْيِ؛ وسیله ی هدایت و علم های راهنمایی مردم فراموش و متروک شده بود؛ بشریت دیگر معلمی نداشت آموزگار مهربانی که دست او را بگیرد و از پیچ و خم های زندگی سالم و آسان عبور بدهد در اختیارش نبود به آنجایی که مثل برجی بلند میساختند و بالای آن برج، چراغی قرار میدادند تا مسافر گمراه، آن چراغ را ببیند و از آنجا راه را پیدا بکند. میگویند «منار»؛ برج های دریایی امروز به همان منظور است؛ به آن ها هم میشود گفت منار. منار انسانیت آن کسانی که همچون شعله ی فروزانی مشتعل بودند که اگر چه میسوزند اما برای بشریت راهنما و راه گشا باشند. آن نشانه هایی که مردم بتوانند به آنها از دور نگاه کنند راه را پیدا کنند از میان رفته بود.

و ظَهَرَتْ أَعْلَامُ الرِّدَى؛ اما در مقابل نشانه ها و پرچم های گمراهی و پستی و هلاکت ظاهر شده؛ هر گوشه ی دنیا طاغوتی نشسته بود بر روی سر مردم آن ها را گمراه میکرد؛ در هر گوشه ای از گوشه های عالم شیطان اغواگری با دست شیطانی و پنجه های زهرآگین خود گلوی بشریت را میفشرد بشریت را گمراه میکرد. در همه ی مناطق عالم از این گونه نشانه های گمراهی و پستی و فلاکت بشر به چشم میخورد.

عدم اقبال دنیا به مردم

فهي متجهمة لأهلها عادة في وجه طالبها دنیا در مقابل اهل دنیا ترش رو شده بود این تعبیر عجب تعبیری است. همان امت ها و ملت هایی هم که هدف ها و غایت ها و نیازهای اساسی را فراموش کرده بودند و پشت گوش انداخته بودند همان مردمی هم که حاضر نبودند برای هدف های بزرگ تلاشی بکنند و مایه ای بگذارند، دل به هدف های نزدیک و دنیوی و دنیا - یعنی نزدیکتر خوش کرده بودند، همین ها هم به همین هدف نزدیک نمیرسیدند اگر کسی به آن ها میگفت که در پی اصلاح کلی جامعه ات باش حاضر نبود که در این راه کمترین تلاشی بکند؛ فقط در فکر این بود که همین خوراک بخور و نمیر خودش همین شهوات خودش همین تمایلات خودش را هر چه بیشتر تأمین کند، پیدا کند، تحصیل کند، اما به همین ها هم براحتی نمیرسد؛ در راه همین ها هم سختی ها و مرارت های فراوانی باید میکشید. دستشان به دنیای خودشان هم نمیرسد. واقعاً عجیب است؛ انسان اگر چنانچه این جمله ی امیرالمؤمنین را با مطالعات عینی خود همراه و توأم بکند، اهل نگرش به تاریخ باشد اهل نگرش به جهان باشد، بتواند زندگی ملت ها را ببیند و بفهمد و درک بکند. آن وقت میفهمد که رو ترش کردن دنیا به اهلش یعنی چه؟

ثَمْرَهَا الْفِتْنَةُ؛ تنها میوه ای که در دنیا در آن زمان میداد فتنه بود؛ هر روزی از این باغ زهرآلود و زهرآگین این دنیا، میوه ی تازه ای و فتنه ی جدید ظهور میکرد.

و طَعَامُهَا الْجِيفَةُ؛ آنچه در دوران جاهلیت از این دنیا به دست می آید چیست؟ جیفه است، مردار است؛ آنچه انسان به دست می آورد پلیدی است. پولی هم که به دست می آورد، پول کثیفی است؛

و شِعَارُهَا الْخَوْفُ وَ دِثَارُهَا السَّيْفُ؛ دنیایی است که در آن لباس زیرین ترس است و لباس رویین شمشیر است. عرب به این زیرپوش شما و پیراهن شما میگوید "شعار"؛ به هر لباسی که به تن میچسبد میگویند "شعار". عرب به این کت شما و قبای من میگوید "دثار". دثار در دنیای جاهلیت، لباس زیرین انسان ها ترس است؛ به هر کسی نزدیک میشوید، می بینید میترسد. شعارها الخوف؛ زیرساز این جامعه ترس است. همچنان که لباس زیرین ظاهر و نمایان است، میترسد در دل اما ترس خود را اظهار نمی کند. (iranarze)

معرفی جهت گیری حکومت اهل بیت (ع)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 «أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ
 مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ الْأَيْقَازِ وَالْأَيْقَازِ عَلَى كَيْفَةِ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ لَأَكْفَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا
 وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسٍ أَوْ لَهَا وَلَا كَفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنزٍ»^۲

مردمانی که در طول تاریخ در راه ایجاد حکومت حقّ اسلامی، فداکاری و مجاهدت کرده‌اند، در راه چه هدف بزرگ و ارزشمندی مجاهدت و فداکاری کرده‌اند؟ و اگر افرادی مثل امیرالمؤمنین زمام قدرت را به دست گرفته‌اند، روی چه انگیزه‌ای این کار را انجام داده‌اند؟ و اگر کسانی حکومت علوی را در طول تاریخ تشیّع به عنوان یک شعار معرفی کرده‌اند، در زیر این شعار چه هدف بزرگی را مورد نظر داشته‌اند؟ این جملات به ما می‌فهماند که امیرالمؤمنین و این جریانی که با نام علی در تاریخ اسلام به وجود آمده است - یعنی جریان تشیّع - اگر نفی رقبای علی را کرده است، در حقیقت نفی چه چیزی را کرده و اگر اثبات کرده حکومت علی را و اگر پای این سخن تا پای جان ایستاده است، چه چیزی را در حقیقت اثبات می‌کرده و سنگ چه هدفی را بهینه می‌زده است.

مبارزه امیرالمؤمنین با دشمنان بر سر اهداف

غالباً این تصوّر غلط وجود دارد که در تاریخ تشیّع و در معارف شیعه دو صف در مقابل هم معرفی شده‌اند که یک جریان حق و صف حق و جریان دیگر جریان باطل و صف باطل است و تصور می‌کنند اینجا جنگ میان این دو صف، جنگ میان شخص‌ها و افرادی است که با امیرالمؤمنین بر سر مقام خلافت منازعه کردند؛ در حالیکه این جملات وقتی جهت‌گیری حکومت و تلاش علی را برای ما معین می‌کند، در حقیقت به ما می‌فهماند که مبارزه میان اشخاص نیست، مبارزه میان هدف‌ها است؛ مبارزه و مصادمه میان راه‌ها است.

آن کسی که در زمان امام صادق (ع) زندگی می‌کند، اگر شیعه است، معنای شیعه بودنش این است که با آن جریان و با آن راهی که با امیرالمؤمنین شروع شده است، زندگی خود را مخلوط نکند و از آن جریان و راهی که به وسیله رقبای امیرالمؤمنین آغاز شده است خود را جدا و متمایز نکند.

تشیّع دشمن سنتی و تاریخی ندارد؛ آن کسانی که به عنوان دشمنان تاریخی تشیّع معرفی می‌شوند، از این جهت دشمن تشیّعند که راه تشیّع را بریده‌اند. از این جهت ملعون و مطرود دستگاه تشیّعند که مخالف با هدف‌های تشیّع زندگی کرده‌اند. رهبر عظیم الشان شیعه یعنی امیرالمؤمنین و همه پیروان و دنباله روان راهش با شخص کاری ندارند؛ دنبال یک راهی هستند، دنبال یک هدفی دارند راه‌پیمایی می‌کنند؛ هر که در آن راه هست با آنها است، هر که بر آن راه و علیه آن راه حرکت می‌کند و تلاش می‌کند دشمن آنها است... به هر صورت آن که علیه راه خدا راه می‌رود، شیطان است.

احساس نیاز ملت مسلمان به حکومت علوی

بعد از آنکه خشم ملت مسلمان در مقابل بیدادگری‌های حاکم زمان آن چنان متمرکز شد و به صورت مشت گره کرده‌ای درآمد که اولین حاکم کشتی در تاریخ اسلام به وقوع پیوست ، مسلمانان قرآن خوان و به قرآن احترام گذار خلیفه را در حالیکه قرآن می‌خواند کشتند و این کار را به قصد قربت کردند ، ناگهان تمام جامعه اسلامی - چه آن کسانی که در نزدیک بودند و چه آن مردمی که در راه‌های دور و شهرهای دوردست زندگی می‌کردند - احساس کردند که باید شتر خلافت را در خانه امیرالمؤمنین ، علی بن ابی طالب خوابانید؛ این کالبد تشنه ، این بدن ضعیف شده بی حال ناگهان احساس کرد که به چه عنصری ، به چه رهبری ، به چه انسان بزرگی محتاج است.

وقتی آگاهی مردم ، رشد و شعور اجتماعی و اسلامی ملت مسلمان به درجه مطلوب برسد ، رهبرش را می‌شناسد؛ اگر با شخص نشناسد ، با شخصیت می‌شناسد.

ناگهان همه جامعه اسلامی احساس کردند که علی می‌خواهند؛ احساس کردند که آن اراده قاطع را لازم دارند؛ احساس کردند که آن دل قوی و بزرگ و آن روح استوار برای اداره جامعه آنها ضروری است؛ لذا می‌گویند: «فَمَا رَاعِي» ، ناگهان دیدم مردم ریختند اطراف خانه من ، امیرالمؤمنین در مقابل تقاضای عمومی ملت مسلمان قرار می‌گیرد و خلافت را می‌پذیرد؛

سه علت پذیرش حکومت توسط امیرالمؤمنین

حضور مردم

اول حضور حاضر ، این مشهد عظیم انسان‌های مسلمان با مقدار ، یک موجب است. وقتی انسان‌ها می‌خواهند ، وقتی ملت می‌خواهد ، وقتی هزاران موجودی که خدا برای هر یکی‌اش ارزش‌ها قائل است می‌خواهد ، آنچه می‌خواهند لازم می‌شود؛ این یک اصلی است. بیخود نگویند که نظر انسان‌ها ، نظر افراد مسلمان مقداری ندارد؛ «لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ» ، چون آمدند؛ چون آنها که اطراف مرا گرفتند از من خواستند ، خواستم؛ به دلیل آنکه آمدند و خواستند قبول کردم.

البته این مطلب بسیار مهم را نباید اشتباهی گرفت با تن دادن به تمایلات انحرافی یک عده مردم ناآگاه ، امیرالمؤمنین نشان داده و خاندان پیغمبر نشان داده‌اند که آن وقتی که حق را دانسته و شناخته‌اند ، اعراض همه انسان‌ها از حق نتوانسته آنها را از حق روگردان کند؛ این به آن معنا نیست. اما یک ملت آگاه ، یک ملت مصمم ، یک عده مردم مسلمانی که بر اساس معیارهای صحیح ، یک هدفی و خواسته‌ای را خواسته‌اند و پیدا کرده‌اند ، رأی شان ، فکرشان ، تصمیمشان ، خواستشان از نظر امیرالمؤمنین محترم و متبّع است. «لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ»

وجود سلاح و یاور

دوم : و قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ؛ تا کنون من برای دفاع از قرآن و اسلام یآوری نداشته‌ام ، امروز احساس کردم ، دیدم دست مسلح و نیرومند دارم.

تا آن روزی امیرالمؤمنین از حق صد در صد ، دفاع جدی و قاطع نمی‌کند که نمی‌تواند ، اما آن وقتی که احساس کرد می‌تواند ، یک لحظه تأمل نمی‌کند.

معاویةٔ زمان امیرالمؤمنین ، همان معاویةٔ زمان عثمان است؛ گناهی که معاویة در شام در زمان امیرالمؤمنین بنا بود بکند ، همان گناهی بود که در زمان عثمان سالها انجام داده بود؛ اما آن روز امیرالمؤمنین در مقابل این گناه برنیاشفت ، چون سلاح در دست او نبود؛ وقتی که سلاح در دست او است بر می‌آشوبد.

امیرالمؤمنین برای به دست آوردن قدرت به پا نخاست؛ چون نمی‌توانست. اینکه چرا نمی‌توانست ، تحلیلش مفصل اس ؛ نمی‌توانست ، نه به آن معنا که دو دستی در خانه‌اش نیآورده بودند؛ نمی‌توانست ، نه به آن معنا که برایش ضرر داشت ، از بینی‌اش ممکن بود خون بیاید؛ نه به این معنا؛ ممکن بود که موفقیت و پیروزی هم به دست علی بیفتد ، حتی در همان اوان سقیفه ، اما دین از بین می‌رفت. ممکن بود موفقیت ظاهری به دست بیاورد ، کامیاب بشود ، اما خسارت کرده بود در معنا. آنجا امیرالمؤمنین معتقد بود که نمی‌تواند؛ اما اینجا می‌بیند می‌تواند ، باور هست؛ «قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ» ، دلیل قائم شد بر اینکه یاور و ناصر داریم.

همیشه هر انسان مسوول و آگاه آن وقتی که احساس کند حجت بر او تمام شود که یاور و ناصر دارد ، اجازهٔ درنگ کردن ندارد. آن وقتی که احساس کرد که می‌تواند ، بلافاصله باید اقدام کند. این دو دلیل و دو علت برای قبول خلافت.

پیمان خدا از آگاهان امت بر یاری مظلومان

علت سوم همان است که جهت حکومت امیرالمؤمنین را معین می‌کند و ضمناً مسوولیت بسیار عظیم طبقهٔ آگاهان جامعه را مشخص می‌کند و می‌فهماند که بر علما چه بر نوشته‌اند و دانایان و آگاهان چه وظیفه دارند؛

«وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَى كِطَّةٍ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ» جهت دیگری که قبول کردم ، این است که می‌دانم خدای متعال پیمان گرفته است از علما ، از آگاهان و دانایان جامعه و برای آنها به صورت مسوولیتی و تعهدی تخلف ناپذیر این مطلب را مقدّر کرده است که «إِلَّا يُقَارُوا عَلَى كِطَّةٍ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ»

جامعهٔ اسلامی یک جامعهٔ بی طبقه است؛ در جامعهٔ اسلامی معنا ندارد که انسان‌ها از یکدیگر از لحاظ شرایط زندگی اختلاف و امتیاز داشته باشند. دین خدا از آغاز پیدایش آن - یعنی از آغاز آفرینش انسان - بر این روال مشی کرده؛ می‌خواسته عدالت در جامعهٔ اسلامی ، در جامعهٔ بشری و انسانی برقرار باشد؛ همهٔ مردم به صورت واحدی از مواهب خدا بهره ببرند؛ فرصت‌ها ، امکانات در اختیار همه به یک اندازه باشد؛ این جور نباشد که بعضی بتوانند از همهٔ تنعمات الهی بهره ببرند و بعضی نتوانند از اولیات زندگی بهره‌مند شوند. در این صورت میدان در مقابل همه باز می‌شود؛ قدرت ، شعور ، درک به همه داده می‌شود؛ اگر کسی تلاش بیشتری کرد ، البته بهرهٔ بیشتری خواهد برد ، اما معنی ندارد که امکانات را در اختیار یک قشر ، یک طبقه ، یک گروه ، یک جمع قرار نداد؛ این جور نیست.

همان طور که می‌دانید در طول تاریخ ، در کنار این جریان عدالت خواه و عدالت گرا یک جریان دیگری وجود داشته و آن جریان ، نقطهٔ مقابل این جریان عادلانهٔ الهی ، بر اساس تبعیض و اختلاف و بر اساس امتیاز گذاردن میان گروه‌های انسانی بنا شده بوده. یک عده‌ای از همهٔ امکانات برخوردار می‌شدند؛ هم می‌توانستند پول بیشتری به دست بیاورند ، هم می‌توانستند

به مقامات عالی اجتماعی برسند ، هم می‌توانستند از انواع لذایذ زندگی خود را بهره‌مند کنند و دردناک‌تر اینکه می‌توانستند بیشتر و بهتر بفهمند و بدانند.

یک گروه دیگری از مردم نه پول در اختیارشان گذاشته می‌شد ، نه امکان پول در آوردن به آنها داده می‌شد ، نه امکان استفاده از مواهب خداداد همگانی زندگی به آنها اعطا می‌شد ، نه امکان رسیدن به مقامات و قدرت‌های عالی در دسترس آنها گذاشته می‌شد و دردناک‌تر اینکه نه امکان فهمیدن و دانستن و معرفت و آگاهی به آنها داده می‌شد.

بزرگ‌ترین جنایتی که بر طبقه مستضعفان و محرومان عالم تا کنون انجام گرفته ، این است که آنها را از فهمیدن ، از درک کردن و آگاهی لازم محروم کردند. بر اثر تربیت‌های غلط ، بر اثر سرگرمی‌های مضره بر اثر تبلیغات زهرآگین به ملت‌ها و توده‌های محروم این جور فهماندند که آنها همین هستند و همین جور باید باشند؛ راه‌ها را جلوی آنها بسته و بریده وانمود کردند؛ شعور و آگاهی را از آنها گرفتند؛ بعد هر چه خواستند با آنها کردند.

در همه این زمینه‌ها اسلام میان همه‌ی مردم برابری و تساوی برقرار می‌کند؛ اول کاری که می‌کند ، مایه درک و شعور و آگاهی را در همه افراد مسلمان ، بلکه در همه افراد انسان به وجود می‌آورد. این سرمایه اولیه را به همه آنها می‌دهد. بعد هم میدان کار را در مقابل آنها گسترده و وسیع قرار می‌دهد و به آنها می‌گوید حالا کار کنید؛ حالا از نیروی خداداد استفاده کنید.

آن وقت است که در جامعه اسلامی یک بلال حبشی - که یک غلام سیاه غریب بدشکل ناقص بدلهجه است - از بزرگ‌ترین اشراف زمان جاهلیت بالاتر می‌رود.

امیرالمؤمنین در مقابل این بی عدالتی عظیم قرار گرفته؛ وقتی در مقابل آن جامعه‌ای که بر خلاف سنت الهی ، بر خلاف فرمان همه ادیان در طول زمان و بر خلاف دستور مؤکد قرآن و پیامبر اسلام به دو طبقه تقسیم شده است قرار می‌گیرد ، وقتی در برابر اجتماعی قرار می‌گیرد که علی رغم توصیه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» ، به وسیله دست‌های مغرض میان برادران اختلاف افتاده است ، به وسیله رهبران مغرض ، مردمان بی خبر و بیگناه به جان هم افتاده‌اند ، وقتی امیرالمؤمنین جامعه‌ای را می‌بیند که بر خلاف دستور قرآن که می‌گوید: «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» ، یا «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» ، گنجینه داران طلا و نقره ، گنجینه داران ثروت عمومی با نام‌های قداست آمیز در میان مردم زندگی می‌کنند ، مصون از خشم ملت مسلمان و در زیر دیوار کاخ‌های سر به فلک کشیده آنها ، شکم‌های گرسنه شب را به صبح می‌آورد ، مجبور می‌شود که زمام خلافت و ریسمان حکومت را به دست بگیرد؛ وقتی می‌بیند که جامعه اسلامی جز با دست نیرومند و مقتدر قابل اصلاح نیست ، سعی می‌کند این نیرو و اقتدار را به دست بیاورد؛ وقتی می‌بیند که مردم فقط با حرف زدن ، با طرف مشورت قرار گرفتن نمی‌توانند از دین بهره واقعی را ببرند ، عملاً خود را در رأس کار قرار می‌دهد و از این ریاست دفاع می‌کند. پس جهت حکومت امیرالمؤمنین ، جهت دفاع از وحدت و اتحاد و برابری در جامعه اسلامی است. «وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ»؛ پروردگار عالم بر علما ، بر دانشمندان و آگاهان جامعه پیمان گرفته است که

«أَنْ لَا يُقَارَّوْا عَلَى كِطَّةٍ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ»؛ نیارامند، آرام نگیرند، قرار نگیرند در مقابل سیری بی حد ستمگر و گرسنگی و تهیدستی مظلوم و ستمکش؛ این وظیفهٔ علما و آگاهان است.

برنامه‌های حکومت امیرالمؤمنین (ع)

عمل امیرالمؤمنین به وعده‌های داده شده

امیرالمؤمنین سرآغاز خلافت، در برابر هزاران نفر جمعیت تشنه، در مسجد پیامبر خدا در مدینه برنامهٔ حکومت خود را اعلان می‌کند؛ مانند همهٔ زمامداران و رهبران سیاسی، مخصوصاً همهٔ حکومت‌های انقلابی‌ای که با وضع نو و تشکیلات جدیدی برنامهٔ خود را آغاز می‌کنند، آیندهٔ آن ملتی را که زمامش را به او سپرده است، با تشریح برنامه‌های قطعی خود تشریح می‌کند.

فرقی که در همین جای قضیه، امیرالمؤمنین ما، امیرالمؤمنین بشریت، با همهٔ امیرها و رهبران و زمامداران دیگر دارد، در یک کلمهٔ کوتاه خلاصه می‌شود؛ آن کلمهٔ کوتاه این است که امیرالمؤمنین به آنچه می‌گوید و وعده می‌دهد، عمل می‌کند و دیگران تخلف می‌کنند.

همه جا برنامه‌ها زیبا و آراسته است، همه کس وعدهٔ صلح و صفا و امنیت و راحت به مردم می‌دهند، اما دیگران آنچه را می‌گویند به کار نمی‌زنند، اما علی آنچه را می‌گوید، مو به مو عمل می‌کند؛ این را همه می‌دانستند؛ آنها که علی را آزموده بودند، این مطلب را به خوبی می‌فهمیدند؛ آنها که فداکاری این مرد فداکار را در دشوارترین لحظات با چشم سر دیده بودند، با چشم دل، آیندهٔ او را هم پیش‌بینی می‌کردند؛ آنها که علی را در کنار بستر پیامبر، در مواجههٔ با کافران مصمم در میدان‌های آتش‌زای جنگ، در گذشت عجیب و افسانه‌ای بعد از رحلت پیغمبر، در ماجرای شورای شش نفری و خلاصه در ده‌ها قضیه، در ده‌ها موقف دیده بودند که چگونه به وعدهٔ حق راست خود در مقابل خدا عمل کرده است، به خوبی می‌دانستند یا حدس می‌زدند که در آینده هم به این وعده عمل خواهد کرد. می‌دانستند که امیرالمؤمنین میان حق خدا و حق مردم انفکاک‌ی قائل نیست. می‌دانستند که معنی ندارد کسی حق مردم را ضایع کند و دم از پاسداری حق خدا بزند. می‌دانستند که علی معتقد است بندگی و عبودیت پروردگار فقط به دل و فکر نیست، به عمل نیز هست.

می‌دانستند که امیرالمؤمنین از جملهٔ آن کسانی است که آیهٔ قرآن دربارهٔ آنان این گونه سخن می‌گوید: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» وعدهٔ با خدا را به دروغ نبستند، معاهدهٔ با خدا را تخلف نکردند؛ بعضی پیشاپیش رفتند و بعضی در انتظار سرنوشت حق این راه‌پیمایی الهی‌اند و علی از آن منتظران بود.

برنامهٔ حکومت علی (ع) بر روال حق

امیرالمؤمنین طرف دار حق است و حق عبارت است از آنچه مطابق تکوین و فطرت عالم است. مکرر حق را معنا کرده‌ام؛ فهمیدن معنای حق به شدت مهم است. حق به آن چیزی می‌گویند که با فطرت و سرشت عالم و آدم هماهنگ باشد؛ حق به

آن تشریحی می‌گویند که با تکوین عالم سازگار باشد. آن کسانی که بر خلاف سیر طبیعی و فطری عالم و آدم سخن می‌گویند و قانون می‌دهند و تشریح می‌گذارند ، نمی‌توانند مدّعی باشند که حق گرا و حق گزارند.

پند گرفتن از تاریخ؛ عامل نجات

یکی از قانون‌های طبیعی و تکوینی این عالم را مقدماً بیان می‌کند و آن قانون این است که هر آن کس به گذشته تاریخ نظر کند و از آن پند بگیرد ، عقوبت‌ها و مثبت‌های گذشته را تفسیر و تحلیل نماید ، وضع عقوبت‌ها و وضع مثبت‌ها را بشناسد ، از آنچه موجب عقوبت است بپرهیزد و به آنچه موجب مثبت است رو آورد ، هرگز در چاه نمی‌افتد؛ این یک قانونی است که خود به معنای توجه دادن به قوانین تاریخ است.

امروز در دنیای فرهنگ‌های نو از سنت‌های قانون فراوان اسم برده می‌شود؛ باید بگویم که این کشف و طرز جدیدی نیست؛ این همان است که ادیان عالم بر پایه آن بنیانگذاری شده است. ادیان عالم بر اساس توجه به تاریخ و سنت‌ها و قانون‌های تاریخی که بر مسیر زندگی انسان حکومت داشته‌اند ، آمد و رفت کرده است؛ اصلاً دین با تاریخ بشر و با کیفیات زندگی گذشته بشر ارتباط دارد. این قانونی که امیرالمؤمنین اینجا بیان می‌کند ، به قانون‌های تکوینی تاریخ و سنت‌های اصیل آن توجه دهنده است.

قانون‌های تاریخ در گذشته هر جوری که عمل کردند ، در زمان امیرالمؤمنین هم همان جور عمل می‌کنند؛ بعد از امیرالمؤمنین هم قانون دیانت همان جور عمل می‌کند. (منبع سوالات سایت ایران عرضه)

اهمیت تاریخ در نظر امیرمؤمنان

امیرالمؤمنین می‌گویند به گذشته بشریت نگاه کنید ، آنچه در گذشته دیدید تکرار نکنید. «وَقَدْ قَتَلَ اللَّهُ الْجَبَابِرَةَ»؛ "خدا جباران عالم را نابود کرد" ، یعنی جباری نکنید؛ خدا فلان کافر را ، فلان ظالم را نیست و نابود کرد؛ یعنی کفر و ظلم نوزید. توجه به گذشته تاریخ خیلی مهم است و امروز برای ما جامعه مسلمان همین توجه به گذشته تاریخ در نهایت اهمیت است.

پیروان قرآن روزگاری از بهره‌مندی‌های مادی و معنوی برخوردار بودند و امروز نیستند. یک روز آنها امپراطوران عالم ، قدرت‌های سیاسی بزرگ دنیا بودند؛ مال و ثروت روی زمین و زیر زمین مال آنها بود؛ اقتصاد سالم ، تجارت صحیح ، کشاورزی خوب مال آنها بود؛ امروز هیچ کدام نیست. اخلاق انسانی و فضایل ، گیاهی بود که فقط در سرزمین اسلامی می‌رویید و بس؛ امروز همین سرزمین ، شوره زاری شده که این گیاه اصلاً در آن نمی‌رویید؛ اگر هم نشاء کردید ، این گیاه را سبز کردید ، داخل زمین کردید ، بعد از اندک مدتی می‌خشکد.

سخنان انقلابی امیرالمؤمنین (ع)

«حَجَزَتْهُ التَّقْوَى عَنْ تَقَحُّمِ الشُّبُهَاتِ»؛ تقوای مسلکی ، تقوای عملی ، تقوای فکری ، تقوای روحی ، تقوای سیاسی و اجتماعی ، او را از در افتادن در مواضع و منزلگاه‌های شبهه‌ناک باز می‌دارد.

«أَلَا وَإِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهٗ» (ص)؛ آگاه باشید که همانا بلیه و ابتلای شما به همان صورت و هیئتی برگشته است که در روز بعثت پیغمبر دچار آن بودید؛ این همان بلیه ، همان بیماری و همان بدبختی است ، یعنی علاجش هم همان است؛

«وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ»؛ قسم به آن کس که مبعوث کرده است پیامبر را به حق . «لَتُبْلِلَنَّ بَلْبَلَةً وَ لَتُعْزِبَنَّ عَزْبَةً وَ لَتَسَاطُنَّ سَوْطَ الْقَدْرِ»؛ آنچنان در هم ریخته می شوید ، آنچنان مبهوت می شوید ، آنچنان بالا پایین می روید ، آنچنان مانند خاکی که از غربال می گذرد غربال می شوید ، تا آن کسانی که پایین اند ، بالا بیایند و آن کسانی که بالا هستند پایین بیایند.

قاطی تان می کنیم؛ پایینی ها را بالا می بریم به شرف و دیانت ، بالایی ها را پایین می آوریم به ذلت فسق و نفاق؛ این برنامه امیرالمؤمنین بود. آنجا اعلام کرد ، از ساعت بعدش هم شروع کرد و تا وقتی هم که شهید شدند ، در این راه حرکت کرد.

راهنمایی مردم در فتنه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
... اوصيكم بتقوى الله فإنها خير ما تواصى العبادُ بهِ وخير عواقبِ الأمورِ عندَ الله وقد
فُتِحَ بابُ الحربِ بينكم وبينَ أهلِ القبلةِ ولا يحملُ هذا العلمَ إلا أهلُ البصْرِ والصبرِ والعلمِ
بِمَوَاضِعِ الْحَقِّ فَاَمْضُوا لِمَا تُؤْمَرُونَ بِهِ وَقِفُوا عِنْدَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ وَلَا تَعْجَلُوا فِي أَمْرٍ حَتَّى تَتَّبِعُوا
فَإِنَّ لَنَا مَعَ كُلِّ أَمْرٍ تَنْكِيرَهُ غَيْرًا.^٢

معرفی پیامبر و جانشین بحق او در ابتدای خطبه

ابتدای خطبه درباره رسول خدا است؛ برای اینکه مردم تکلیف خودشان را بدانند و در زمینه پیروی از امیرمؤمنان و انجام آنچه در آن موقعیت ضروری بود ، بتوانند تصمیم بگیرند ، گویا یادآوری بعثت و نبوت پیغمبر ضروری بوده است. همان طوری که در بحث های مربوط به نبوت ، یکی دو بار تا کنون گفته شده است ، اعتقاد به نبوت ، متضمن و حامل یک تعهد است. وقتی انسان معتقد شد و پذیرفت و گواهی داد که پیغمبر خدا خاتم پیامبران ، برگزیده خدا و مبعوث خدا است ، در حقیقت متضمن این است که انسان یک مسؤلیتی را قبول کند.

این مسؤلیت در دو کلمه ، عبارت است از اینکه: هدف پیغمبر را بپذیرد . در راهی که پیغمبر حرکت می کرد ، قدم بگذارد و پیش برود.

علت بیان ویژگی های امام و خلیفه برحق

ضرورت تقوا در همه جا و همه ی اوقات ، «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ»؛ شما را توصیه می کنم به تقوا و پروای از خدا. همه جا توصیه به تقوا است. تقوا را در محراب عبادت و در میان سجاده و در میان مسجد نباید خلاصه کرد؛ تقوا را در آنچه به صورت و به ظاهر با ژست پرهیزکارانه ذهن ما منطبق است ، نباید منحصر و متوقف دانست.

تقوا یعنی آن حالتی که وقتی در انسان به وجود آمد ، هرگز پیرامون گناه - آنچه او را از فرمان خدا دور می‌کند - نگردد. تقوا ، آن حالت واکسینه شدن در مقابل گناه است. یک وقت هست که انسان مریض می‌شود و در صدد معالجه و مداوای خود بر می‌آید ، اما یک وقتی در خود ، یک حالتی به وجود می‌آورد که مرض و بیماری در او اثر نبخشد؛ این حالت ، حالت تقوا است. پرهیزکاری ، معادل خوبی نیست برای تقوا ، تقوا در هر کاری ، در هر شغلی ، در هر رشته‌ای از رشته‌های زندگی و در هر میدانی از میدان‌های زندگی ، متفاوت است.

تقوای در اول وقت نماز این است که انسان با خضوع و با خشوع و با طهارت ظاهر و باطن مشغول ذکر و عبادت خدا بشود. تقوای در معامله این است که انسان دزدی را به نام معامله و به صورت معامله به انجام نرساند. تقوای در مقابل دشمن این است که انسان فریفته او نشود. تقوای در میدان جنگ این است که انسان پشت نکند به میدان جنگ و برنگردد. تقوای در گفتار آن است که حقیقت را بگوید و کتمان نکند.

در هر میدانی از میدان‌های زندگی ، تقوا یک مصداقی پیدا می‌کند و در همه حال معنا و مفهوم تقوا این است که در حاشیه بعضی از روایات هم آمده: ان یراقب الله فی کل فعل یفعله و فی کل امر یرکه؛ در هر کاری که انجام می‌دهد و در هر کاری که انجام نمی‌دهد ، به دستور پروردگار و به تکلیف و مسؤولیت و تعهد الهی‌اش نظر و توجه داشته باشد.

«أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ»؛ مردم اگر تقوا داشته باشند ، اگر این حالت ضدّ ضربه شدن در مقابل گناه برای انسان‌ها به وجود بیاید ، آن وقت است که شیطان‌های گوناگون ، عوامل برون از وجود و شخصیت انسان که سعی می‌کنند با ریسمان‌های مختلف او را به سمت‌ها و جانب‌های مختلف بکشانند ، از تکان دادن این صخره استوار عاجز خواهند ماند؛ تقوا وقتی در انسان به وجود بیاید ، هیچ باد مخالفی او را نمی‌لرزاند. لذا امیرالمؤمنین می‌کوشد تا در مردم حالت تقوا را به وجود بیاورد.

توصیه به تقوا ، توصیه به بهترین چیزها

«أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ»؛ توصیه می‌کنم شما را به تقوا و پروای از پروردگار؛ «فَإِنَّهَا خَيْرٌ مَّا تَوَاصَى الْعِبَادُ بِهِ»؛ به یقین تقوا بهترین چیزی است که بندگان خدا آن را به یکدیگر توصیه کرده‌اند؛ برای خاطر اینکه این تقوا است که او را در راه تکامل و تعالی انسانی به پیش می‌راند؛ تقوا است که موجب می‌شود انسان در روند تکاملی تاریخی خود پیش بتازد و با سهولت و با سرعت سیر کند.

آلوده دامان نبودن ، پاک بودن ، پاک زیستن ، در راه صحیح و در جهت صحیح حرکت کردن ، مجذوب هیچ یک از جاذبه‌های شیطانی و نفسانی نشدن ، اینها است که انسان را در آن طریق تکاملی‌اش به پیش می‌برد و از «آدمی» ، از بشر ، از حیوان ناطق سخنگو ، انسان کامل می‌سازد.

علت توصیه ی به تقوا در ابتدای جنگ

این تقوا در این میدان در این موقعیت زمانی و مکانی که امیرالمؤمنین در آن سخن می‌گوید، چه سودی میتواند داشته باشد؟ امیرالمؤمنین در پاسخ این سؤال ، زبان به بیان می‌گشاید: وَقَدْ فُتِحَ بَابُ الْحَرْبِ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ ؛ یعنی تاکنون همراه

پیغمبر خدا (ص) که در جهان بود ، میجنگیدید و میدان های جهاد میرفتید. با آن که میدانستید و معلوم بود که کافر و کافر نعمت است و سخن خدا و آیات الهی و بینات و براهین خدا را که از خورشید فروزان روشن تر است ، ندیده میگیرد؛ به روی آن کسی شمشیر میکشیدید که در انسانیت را به روی خود بسته است؛ آن کسی را از میان برمیداشتید که در راه بهره مندی انسان ها ، خار راهی، گرگی، دزدی محسوب میشود. وقتی در میدان های جنگ در رکاب پیغمبر با دشمنان، با مشرکان ، با یهودیان میجنگیدید میدانستید دارید با چه کسی میجنگید. آیات روشن قرآن هم صلاهی جان در میداد نعمت خدا را به رخ شما میکشید، میرفتید میجنگیدید؛ آن جنگ خیلی دشوار نبود، آن جنگ خیلی آگاهی نمیخواست خیلی بصیرت و معرفت در آن جنگ نقشی نداشت؛ چون دشمن مشخص بود صف ها از یکدیگر متمایز و ممتاز بود؛ تو میدانستی کدام صفی دشمن مقابل را هم میدانستی که در کجا و در کدام صف است؛ با او مقابله میکردی و میجنگیدی؛ خیلی مهم نبود که معرفتی، بصیرتی، آگاهی ای در حد فوق العاده و فوق معمول داشته باشی.

فتنه گون بودن دوران حکومت امیرالمؤمنین (ع)

اگر این جمله را مخصوص جنگ صفین نگیریم که شاهی هم ندارد که مخصوص جنگ صفین باشد و جنگ نهروان را هم شامل بشود، جنگ جمل را هم شامل بشود آن وقت این جمله خوب مصداق پیدا میکند؛ در یک چنین میدان جنگیدن خیلی دشوار است. تازه همین هایی که آن روز به جنگ علی آمده بودند آن وقتی که امیرالمؤمنین این جمله را ادا فرمودند سابق به جنگ قرآن و به جنگ اسلام میآمدند؛ همان همفکر ها، همان هم تیره ها و هم صف ها و بعضی از آن اشخاص به جنگ قرآن و اسلام می آمدند اما نمایان و آشکار در جنگ احد یا جنگ بدر میگویند: اعل هبل، اعل هبل؛ این شعارشان است؛ شعار به نام هبل میدهند - هبل یعنی یک بت مشخص معینی که همه میدانند همه میشناسند با این شعار آمدند به میدان جنگ. الله اعلی واجل ، و بروی به سراغش خودش را هبلش را شعارش را، همه را سرنگون کنی؛ اما امروز همان مرد منافق ، همان کافر دل ، همان کسی که به خدا ایمانی ندارد و قبله ی تو را قبول ندارد او هم با شعار الله وارد میدان جنگ شده؛ آیا امروز هم دل و شهامت و ایمان و عزم آن را که با یک چنین آدمی وارد میدان بشوی، داری یا نه؟ این منظور امیرالمؤمنین (ع) است.

اهمیت عبرت گرفتن از تاریخ و آموختن سنت های آن

شناخت تاریخ مهم است. مکرر گفته ایم که بر طبق بینش اسلامی و جهان بینی اسلام ، سنت های تاریخ همیشه یکسان و برابرند. این قوانینی که در تاریخ عمل میکنند، در طول زمان در اول تا آخر این نوار ممتدی که نامش تاریخ است، لا یتغیر ، ولا یتبدل است. اگر زمان علی را شناختی ، زمان بعد از علی را و زمان بعد از بعد علی را ، تا زمان خودت را و تا قیامت را خواهی شناخت.

دشمن صریح و دشمن در لباس دوست

یک عده ای در مقابل یک فکر بنیانی و عظیم، یک فکر آزادی بخش یک فکر احیاء کننده و زنده کننده ی انسان ، صریح و رویاروی کمر مینندند ، شمشیر دست میگیرند. برای اینکه این فکر را و منادیانش را آن چنان که ممکن است بکوبند؛ اینها

دشمنان روبه رو هستند. طبیعی است که هر کسی به این فکر، عقیده و علاقه و گرایش و دلبستگی ای داشته باشد این دشمن را میشناسد. در زمان پیغمبر و امیر المومنین و امام صادق دشمنانی با آنان رویاروی جنگیدند؛ به طور کلی در مقابل ادیان الهی دشمنانی رویاروی مبارزه و معارضه کردند؛ در مقابل تشیع دشمنانی صریح و بی پرده مبارزه و مضاده و معارضه کردند؛ نمیگویم دشمن رویاروی خطر ندارد؛ خطر دارد اما کمتر از آن دشمن نوع دوم. امروز کسی بیاید بنشیند برای شما راجع به تشیع صحبت کند، بنا کند به شیعه بدگویی کردن بنا کند تشیع را کوبیدن، بنا کنند امام شما را دشنام دادن، دین شما را مسخره کردن. البته مسلمان امروز را که از انجام اولی ترین وظایف اسلامی خود ناتوان است. مسلمان درست و حسابی چه کار میکند در مقابل این اهانت این دشنام، این بدگویی، این معارضه ی صریح و رویاروی؟ خیلی روشن است؛ در مقابل معارضه، معارضه میکنند.

راهکار موفقیت در فتنه، صبر و بصیرت

«وَقَدْ فَتِحَ بَابُ الْحَرْبِ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ»؛ باز شده است در جنگ، میان شما و میان مردمی که به ظاهر با شما هم کیش و هم عقیده‌اند. امروز دشمن شما در مقابلتان، دشمنی صریح و واضح و آشکار نیست، بلکه دشمنی است که از لحاظ شعار، کار او مشابه و تصور می‌رود که با شما هم مسلک است؛ جنگیدن با این خیلی سخت است. امیرالمؤمنین راه یک چنین مبارزه‌ای را به ما می‌آموزد و نشان می‌دهد.

«وَلَا يَحْمِلُ هَذَا الْعَلَمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصْرِ وَالصَّبْرِ»؛ پرچم و علم این چنین کارزاری را فقط مردمی می‌توانند بر دوش بکشند که دو صفت در آنها باشد: اول؛ آگاهی، دوم؛ استواری

انسان اگر بخواهد فریب دشمن‌های نابکاری را که به ظاهر دوستند، به ظاهر از انسان پابندترند به آن مسلک و آن عقیده و آن راه، اما در باطن، دشمنان بنیادی آن مسلک و عقیده‌اند نخورد، اگر بخواهد اینها را بشناسد، باید بصیرت داشته باشد. امروز مهم‌ترین تکلیف مسلمان‌های دنیا این است که بصیرت و آگاهی و معرفت خود را تقویت کنند. مسلمان‌ها سعی کنند بفهمند و بدانند. تا بصیرت نباشد، راه‌های زندگی، مشهود و معلوم نمی‌شود؛ تا دقت نظر نباشد، تا آگاهی نباشد، تا هشیاری نباشد، تا چشم مسلمان باز نباشد، دشمن را در هر لباس نمی‌شناسد و ما امروز بیش از همیشه احتیاج داریم دشمنان‌مان و دشمنان دین‌مان و دشمنان قرآن‌مان را و دشمنان نهج البلاغه را در هر لباس بشناسیم ولو در لباس دوستان ولو در لباس علاقه مندان ولو در لباس منادیان و مدعیان، احتیاج داریم بشناسیم.

همان طوری که دشمنان دین و دشمنان قرآن و دشمنان رشد و کمال جامعه اسلامی امروز سعی می‌کنند بصیرت را از آنها بگیرند، سعی می‌کنند آنها را خواب و خام بار بیاورند، سعی می‌کنند آنها را به ظواهر دل خوش بکنند، سعی می‌کنند آنها را از تعمق و تدبیر باز بدارند، ما باید به دستور قرآن و به دستور امیرالمؤمنین در نهج البلاغه و به دستور مکتب اهل بیت، بصیرت و آگاهی و هشیاری و معرفت خود را هر چه بیشتر کنیم. هرگز فکر نکنید که «نباید فکر کنم»؛ هرگز نگویید «به من چه، فهمیدم یا نفهمیدم!»؛ هرگز نگویید چون چنین گفته‌اند یا چون که این گفته است، پس درست است؛ سعی کنید فکر کنید، سعی کنید بیندیشید و در امر دین جز فروع دین که تقلیدی است، هیچ چیز دیگر تقلیدی نیست؛ فقط فروع دین

برای ما تقلیدی است ، فقط احکام و مقررات جامعه اسلامی است که لازم است متخصص فن برای ما بیان کند؛ از آنکه گذشت ، هیچ چیز دیگر از دین تقلیدی نیست.

همه چیز را باید دانست و فهمید و شناخت؛ باید با بصیرت در راه دین شد؛ باید در این راه با فهم و تدبر قدم نهاد تا دشمن خدا نتواند انسان را از این راه برگرداند؛ تا نتواند راه دیگری را به عنوان راه دین به ما تحمیل کند.

پرچم این پیکار و این مبارزه را هیچ کس بر دوش نمی‌کشد مگر آن که دارای بصیرت باشد و دارای صبر. شرط دومش هم این است که پایدار باشید ، مقاوم باشید. صبر را معنا کردیم؛ مقاومت؛ مقاومت در مقابل انگیزه‌های فساد ، مقاومت در مقابل انگیزه‌های انحصار ، مقاومت در مقابل کشش‌ها و جاذبه‌های شیطانی ، مقاومت در مقابل هر ضربتی که بخواهد انسان را از راه خدا دور کند و کنار بزند؛ این مقاومت ، معنای صبر است. «أَلَا وَ لَا يَحْمِلُ هَذَا الْعَلَمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصْرِ وَ الصَّبْرِ» اول باید آگاه باشی ، دیگر باید مقاوم باشی.

اگر آگاهی داشتی اما مقاوم نبودی ، باز هم تلاشت پوچ است؛ اگر دانستی ، عالم بودی ، آگاه بودی اما دل به جاذبه‌ها سپردی ، دنبال کشش‌های نفسانی و شیطانی رفتی ، مطالب را تحلیل کردی اما خودت دنبال تحلیل‌های ناپستادی ، در آن راه حرکت نکردی ، مقاومت نکردی ، بیچاره‌ای! اهل بصر باید بود و اهل صبر.

لازم است مقاومت و پایداری داشته باشی. آن کسانی که بصیرت و آگاهی و روشنفکری و بینش خوب دارند ، درک و علم و معرفت دارند اما نفس‌های آنها آن قدر خبیث [است] ، نفس‌های شیطانی آنها آن قدر نیرومند و بر آنها چیره و مسلط است که هر چیزی را بر آنها می‌تواند تحمیل کند ، آن روشنفکری که می‌فهمد اما متعهد نیست ، از هر آدم عامی بدتر و شنیع‌تر است. بنابراین در یک چنین موقعیت و هنگامه دشواری پرچم مبارزه را بر دوش گرفتن و با دشمنان بنیادی ، با دشمنانی که تظاهر به دشمنی هم نمی‌کنند در آویختن ، دو شرط مهم دارد: «الْبَصْرِ وَ الصَّبْرِ»؛ آگاهی و مقاومت. «وَ لَا يَحْمِلُ هَذَا الْعَلَمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصْرِ وَ الصَّبْرِ وَ الْعِلْمِ بِمَوَاضِعِ الْحَقِّ»

در آغاز این خطبه ، امیرالمؤمنین خود را نسبت به آنچه در این خطبه تعهد خواهد کرد و همچنین نسبت به آنچه از حقایق و واقعیت‌های تاریخی که حاکی از سنن الهی است و در این خطبه خواهد گفت ، عهده‌دار می‌کند.

ذمه من عهده دار آن چیزی است که بیان می‌کنم ، خود من متعهدم آنچه را بیان خواهم کرد و خواهم گفت؛ پیدا است یک مطلب بسیار مهمی است. غالباً وقتی که برنامه‌های بسیار مهمی قرار است به مردم ارائه بشود ، آن کسی که مجری برنامه و طراح برنامه است و بنا است او به این برنامه عمل کند ، برای جلب اطمینان بیشتر و برای اینکه دلگرمی زیادتری وجود داشته باشد ، خود را عهده‌دار قرار می‌دهد. امیرالمؤمنین را همه به راستگویی و درست‌کرداری می‌شناسند ، همه می‌دانند که او پای آنچه بگوید ، خواهد ایستاد. «ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِينَةً وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ» امام (ع) بعد از آنکه این تعهد را بیان می‌کنند ، یک مطلبی را می‌گویند که این مطلب فوق‌العاده حائز اهمیت و مطلب پرمغزی است ، بعلاوه از این نظر که در آغاز و طلیعه یک برنامه است و در ابتدا و پیش درآمد یک طرح اجتماعی است ، پیدا است که نظر به گذشته آن روز در جامعه اسلامی و همچنین نظر به آینده آن روز هم هست. حالا توضیح می‌دهم ، روشن می‌شود.

هدف امیرالمؤمنین (ع) از تشویق مردم به تدبر در قرآن

در نهج البلاغه ی شریف راجع به قرآن در چند مورد سخن گفته شده است. اولین سخن و نکته ای که در نهج البلاغه راجع به قرآن هست، همین جا است. البته در هر موردی میتوان گفت امیرالمؤمنین از یک دیدگاه مخصوصی راجع به قرآن سخن فرموده است. در بعضی از قسمت های نهج البلاغه مردم به طور بسیار جدی تحریص شده اند که در آیه آیه ی قرآن بیندیشند و قرآن را بفهمند. میتوان گفت که بحث قرآن در این خطبه ی نهج البلاغه برای بیان موضع قرآن در انقلاب اسلامی است.

کار پیامبر(ص)؛ ایجاد رستاخیز در جامعه

خلاصه ی مطلب در باب موضع قرآن در اسلام این است: پیغمبر اسلام به فرمان پروردگار عالم رستاخیز اسلامی ای را برپا میکند، یک تحولی در جامعه ی جاهلی زمان خود به وجود میآورد این تحول به چه منظور انجام میگردد؟ چگونه میشود که این رستاخیز این تحوّل عجیب این تکانی که به سراپای جامعه وارد آمد از طرف پروردگار ضروری شناخته شد؟ جامعه ی جاهلی نقایصی دارد که این نقایص او را از صورت یک جامعه ی قابل زیست برای انسان خارج کرده است. این مرکزی که انسان ها در آن زندگی میکنند - که نامش یک جامعه است.

عمل رسول اکرم (ص) به وعده های اجتماعی اش

جامعه ی مدینه مشغول کار میشود و در این جامعه، آنچه پیغمبر وعده کرده است، به مردم میدهد. وعده های پیغمبر هم مثل وعده های دیگران، دروغ، سراب و انسان فریبی نیست. گفته بود شما فقط بنده ی خدا باشید این را در جامعه ای که خود شالوده ریزی و پی ریزی کرده است تأمین میکند. خودش گاهی اوقات با مردم آن چنان رفتار میکند که هر گونه شبهه ی عبادت و پرستش و قداست از او کنار برود؛ یک جوری با مردم مشی میکند که در طول تاریخ تیره روز سیه فام انباشته از بدبختی و سیه روزی بشر هیچگونه شباهتی با مشی زمامداران پیش از خود و بعد از خود ندارد؛ وقت تقسیم غنائم جنگی که میشود، خودش را در ردیف دیگران میگذارد؛ وقت استفاده ی از منافع دنیا، خودش را از دیگران پایین تر میبرد؛ با او با تعظیم و تقدیر و تجلیل حرف میزنند مانع آن ها میشود و خلاصه یکپارچه توحید خالص؛ فقط خدا و خدا. از خودش هم رأیی نمیدهد تا در مقابل خدا قرار نداشته باشد؛ میشود بلندگوی خدا؛ یعنی توحید کامل و خالص، تا مردم عبادتگر بشوند

ضرورت تدوین اصول حرکت پیامبر(ص)

اما پیغمبر از دنیا خواهد رفت پیغمبر میرود و این امت در آن راهی که پیغمبر حرکت میکرد و میخواست قرار گرفته؛ با همه ی این ها این تربیت کوتاه مدت، تربیت ده ساله - پیغمبر ده سال بیشتر بر سر این مردم نبوده نمیتواند ضمانت کند که این امت مدت طولانی ای در همین راه باقی بماند. تربیت پیغمبر، این تربیت ده ساله فقط میتواند یک جوّی به وجود بیاورد.

قرآن، چراغ راه امت اسلامی

هر پیغمبری کتابی دارد و کتاب پیغمبر ما قرآن است. قرآن همان علم است؛ قرآن همان چراغ نورافکن پرنور و قوی و خیره کننده است؛ قرآن همان الگو و معیاری است که جامعه خود را باید همواره با آن بسنجد؛ قرآن همان راهنما و راهگشایی

است که این قافله به وسیله ی آن، راه را پیدا کند یا از اصل گم نکند؛ این موضع قرآن است در کنار قرآن مفسری و مبین هم هست؛ خود پیغمبر بعد از او هم آگاهان معصوم امت که خانواده ی پیغمبرند.

نیاز قرآن به مبین و معلم

اما این قرآن این کتاب یک خصوصیتی دارد که باید معلمی آنها را بیان بکند. کتاب خدا احکام گوناگونی دارد. بعضی از احکام این قرآن مخصوص یک حالتی از حالات انسان است: **اللَّهُ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا**، اگر مستطیع شدید، مگه باید بروید؛ نشدید، نه؛ این حکم مال حال استطاعت و توانایی است. در مسافرت نمازتان را قصر و شکسته میخوانید؛ مال حال مسافرت است؛ مخصوص به حالی مخصوص به شرطی مخصوص به موقعیت خاصی است. نماز بعضی از احکام مال یک عده ای از مردم است، بعضی از احکام مال همگان است احکامی در قرآن هست که مخصوص پیغمبر است و دیگر مردم در آن احکام شریک نیستند با پیغمبر، احکام دیگری هم هست که مال همه است. احکامی در قرآن هست که به طور مطلق بیان شده احکام دیگری هست که با قید و شرطی بیان شده. آیاتی در قرآن هست که مفاد و مفهومی برای ذهن انسان در نظر اول روشن است آیات دیگری هست که برای ذهن انسان متشابه است. (منبع فروشگاه اینترنتی ایران عرضه)

ضرورت مراجعه به پیامبر اکرم و امامان معصوم (ع) برای فهم تفسیر قرآن

مسئله در این خطبه این نیست امیرالمؤمنین نمیخواهد بگوید قرآن را شما نمیفهمید، بلکه میخواهد بگوید ای کسی که با قرآن سر و کار داری، این قرآن را که برداشتی خودت را از مفسرین قرآن بی نیاز ندان - این خیلی فرق دارد با حرف اول - نگو که من قرآن را از پیغمبر گرفتم، دیگر با خود پیغمبر کاری ندارم؛ نه خیلی از اینها در قرآن به طور مجمل بیان شده.

اهمیت تدبر در قرآن

بعد از این یک مرحله ی دیگری هم هست بعد از همین فهم ظاهری هر که اسلام را بهتر بفهمد هر که درباره ی اسلام بیشتر کار کرده باشد، هر که با قرآن بیشتر انس گرفته باشد وقتی در یک آیه از آیات قرآن تدبر بکند، یعنی بیندیشد فرو برد تعمق بکند، از دل این آیه معارف بیشتری و روشنی های درخشنده تری برایش ظاهر میشود، در حالی که برای آن کسی که این تعمق را نکرده است ظاهر نخواهد شد. این وضع شما است؛ هر کسی بتواند زبان قرآن را بفهمد - یعنی زبان عربی را و یک مقداری با معارف اسلامی آشنا باشد، راه تدبر به روی او هم باز است. شما خودتان را با زبان عربی آشنا بکنید، با قرآن اندکی انس بگیرید یک مقدار از اصول و معارف اسلامی را بفهمید، بعد قرآن را باز کنید یک آیه را وقتی یک بار خواندید، اکتفا نکنید؛ همچنان که در حدیث هست. معارف درخشنده ای یک فهم و درک و روشنی ای در ذهن شما و در دل شما پدید خواهد آمد؛ میبینید عجایبی در این آیه میفهمید که تا لحظه ای قبل نمیفهمیدید. اگر یک بار دیگر، در موقعیت دیگر آیه را با همان دقت مطالعه کنی باز میبینی با کمال تعجب یک چیز تازه تر در آیه پیدا کردی و این همین طور ادامه دارد؛ تمام شدنی و زایل شدنی نیست، بینهایت است اما در سایه ی تدبر این قرآن است.

تمسک به ثقلین

قرآن را میتوان با تدبّر شکافت و از اعماق آن گنجینه های قیمتی استخراج کرد و به شما مردم و به همه همیشه توصیه میکنیم که قرآن را بفهمید و بدانید و دقت کنید و در آن تدبر کنید، به این معنا نیست که در کنار قرآن به پیغمبر و به امام احتیاج نیست؛ نه احتیاج است اما «پیغمبر و امام در کنار قرآن» به معنای این نیست که من و تو قرآن را نمیفهمیم؛ آن برای کاری و برای چیزی است، این تدبر و دقت برای چیز دیگری است؛ هر کدام یک نقشی دارند. بنابراین دو عدل است در کنار هم یکی قرآن که باید در آن تدبر و اندیشه کرد، و یکی مفسرین الهی معصوم قرآن که پیغمبر است و آنان که پیغمبر فرموده استانی تارک فیکم التقلین.

قرآن؛ هدیه ی ماندگار پیامبر(ص)

وَحَلَفَ فِيكُمْ مَا خَلَفَتِ الْأَنْبِيَاءَ فِي أَتْهَا؛ یعنی پیغمبر به جا گذاشت در میان شما آن چیزی را که پیامبران در میان امت های خود به جای گذارده اند. از لم یترکوهم هملا، این جمله ی معترضه است: چه آنکه هرگز پیامبران امت خویش را با بی اعتنائی رها نکردند بغير طریق واضح؛ بدون آنکه راه روشنی به آنان ارائه دهند، وَلَا عَلَمَ قَائِمٍ؛ یا نشانه ی استواری برای آنها نصب کنند. کتاب رتکم فیکم؛ کتاب پروردگارتان را در میان شما باقی گذارد که اصول مکتب ارکان ایدئولوژی اسلامی، رؤس مقررات کلی و آنچه خط مشی جامعه ی اسلامی را مشخص میکند.

ناسخ و منسوخ

بعضی از مفسرین نهج البلاغه این جور احتمال داده اند که مراد این است که خود قرآن ناسخ ادیان و کتاب های پیشین است و منسوخی که اینجا آمده به معنای آن احکامی است که از کتاب های قبلی در قرآن نقل شده است. البته این هم یک احتمال است اما احتمال ضعیف خود قرآن هم حکم ناسخ و منسوخ دارد؛ یک حکمی آمده، بعد آیه ی دیگری آمده آن حکم را نسخ کرده و به جای آن حکم دیگری آورده. میگویم برای خاطر اینکه در شرایطی که یک انقلابی به وجود می آید و یک امت تکوین پیدا میکند احوال و اوضاع این جامعه ی نوپیدا بشدت در تغییر است؛ پیش از نمونه های دیگر گاهی جامعه به صورت فوق العاده به صورت استثنائی یک حالتی پیدا میکند که باید فلان حکم و فلان قانون در آن جامعه اجرا بشود؛ گاهی هم این حالات از بین میرود.

ویژگی های قرآن کریم

وَرُخَصَّهُ وَعَزَائِمَهُ؛ آن حکم هایی که رخصت است و آن حکم هایی که عزیمت است. رخصت آن است که دلت خواست بکن، دلت نخواست نکن، عزیمت این است که حتماً باید بکنی یا حتماً باید نکنی. وَخَاصَّهُ و عامه؛ احکامی که خاص است یعنی به یک نفر یا به چندین نفر یا به یک حال یا به یک زمان اختصاص دارد؛ و عام آن هایی است که به هیچ کسی و به هیچ زمانی اختصاص ندارد؛ مال همیشه و همگان است. وَعَبْرَهُ وَأَمْثَالَهُ؛ پیغمبر آمد عبرت های قرآنی و هر ماجرای عبرت انگیز از تاریخ را برای شما تبیین کرد؛ آنجایی که امت ها به ضعف گراییدند، آنجایی که جامعه ها سقوط کردند آنجایی که گناهان گریبان انسان ها را گرفت ماجراهای عبرت آموز و درس دهنده را برای مردم بیان کرد. وَأَمْثَالَهُ؛ مثل های قرآنی - تمثیل ها و تشبیه هایی که در قرآن هست را برای شما بیان کرد. وَمُرْسَلُهُ وَ مَحْدُودُهُ؛ هرچه مرسل است و به صورت مطلق گفته شده. مثلاً

وقتی که فلان کار را کردید یک رقبه آزاد کنید؛ این مرسل است. رقبه یعنی یک برده؛ وسیله ی آزادی برده ها به صورت های گوناگون در قرآن و اسلام آمده که برده ها هر چه بیشتر آزاد بشوند تا کسی دیگر در بردگی نماند. نمیگوید برده زن باشد یا مرد باشد یا مسلمان باشد یا کافر باشد؛ میگوید غلام آزاد کن؛ این را میگویند حکم مرسل و محدود؛ یا آن حکمی که با یک قیدی با یک خصوصیتی بیان شده و محدود است. وَمُحَكَّمَةٌ وَ مُتَشَابِهَةٌ؛ محکم آن آیاتی است که آشکارا در آنجا مطلب بیان شده؛ متشابه آن است که در پیرایه ای از ابهام مطلب گفته شده و درست روشن نیست، اما اگر دقت بشود اگر کسانی که آگاه به قرآنند بیان کنند روشن خواهد شد. بعضی گفتهاند متشابهات قرآن از قبیل حروف اول سوره ها است مانند المرأ، کهیحص؛ این ها را گفته اند متشابه.

اختیارات پیامبر اکرم (ص) نسبت به احکام قرآن کریم

وَبَيْنَ مُثَبَّتٍ فِي الْكِتَابِ فَرِيضَةٌ وَمَعْلُومٍ فِي السُّنَّةِ نَسْخَةٌ؛ یک چیزهایی در کتاب فرض شده اما در سنت نبوی نسخ شده در قرآن یک احکامی آمده اما در خود قرآن آن احکام نسخ نشده بلکه پیغمبر به دستور خدا آن احکام را نسخ کرده مانعی هم ندارد؛ نگویید چرا این به معنای این نیست که قرآن قابل بقا و دوام نیست؛ نه این به معنای اعتبار دادن به فرمان پیغمبر است. | ایران عرضه |

علت قتل عثمان؛ مخالفت او با سیره ی عادلانه ی نبوی

ماجرا از این قرار است که عثمان بر اثر ستم خود، بر اثر گناه خود، دچار خشم مردم میشود. این را ما نمیگوییم؛ تاریخ اسلام میگوید، با صراحت هر چه تمام تر با مردم کاری میکند که شایسته ی همان حادثه ای است که به وقوع پیوست. وقتی در جامعه ای که هنوز یاد حکومت رسول الله در خاطره ی او زنده است وقتی در میان مردمی که هنوز آهنگ عدالت پیغمبر تمام آفاق و کنار و گوشه های آن را گرفته است وقتی در میان آن امتی که تشکیلش با عدل و داد و برابری و بی طبقاتی و اداره اش با تساوی کامل و مردمی بودن و انسانیت کامل بوده است یک نفر حاکمی و زمامداری پیدا بشود که آن برابری را و آن عدالت را بر هم بزند، مردمی که آن وضع را دیده اند، این را تحمل نمیکنند. البته در دنیا تحمل وضع بد و نابرابری و اختلاف طبقاتی و ظلم زیاد دیده شده و دیده میشود، اما این بر اثر آن است که آن مردم وضعی را که در آن انسانیت عزیز باشد، برابری و عدالت استوار باشد، ندیده اند و از آن خبر ندارند. در تاریخ زیاد دیده ایم مردمی را که زیر بار بدتر از عثمان رفتند و رنجی بزرگ تر از رنج او را تحمل کردند؛ اما در زمان عثمان این امکان پذیر نبود برای خاطر اینکه در زمان عثمان مردم عدل نبوی را و حکومت اسلامی را دیده بودند؛ این بود که همان ظلمی که عثمان میکرد، برای مردم قابل تحمل نبود.

هجوم مردم برای دعوت از امیرالمؤمنین (ع) جهت حکومت

مردم آمدند عثمان را کشتند بعد از آن روشن است که به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، پدر و مرشد و معلم و آموزنده و راهنمای آن جامعه، آمدند در خانه ی امیرالمؤمنین؛ اجتماع غریبی شد. به طوری که خود امیرالمؤمنین میفرماید وقتی آمدند برای اینکه با من بیعت بکنند، حسن و حسین که دو جوان نیرومند بودند و دو طرف امیرالمؤمنین ایستاده بودند در فشار جمعیت کوبیده شدند. این یک عطش واقعی است؛ یک اشتیاق واقعی است به یک حاکم عادل. مردم که آن روز یادشان

نبود پیغمبر خدا در غدیر خم فرموده است «من کُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلٰی مَوْلَاهُ»؛ اگر یادشان بود قبلاً می آمدند بیعت میکردند. به دنبال فرمان پیغمبر نیامده بودند؛ به دنبال یک خواست، یک نیاز یک احتیاج کامل و مبرم آمده بودند دنبال علی و در خانه ی این نجات بخش و این طبیب تا او بیاید جامعه را اصلاح کند تا او مردم را اداره بکند تا او کجی ها را راست کند.

زندگی زاهدانه ی امیرالمؤمنین (ع)؛ شاهی بر دنیایی نبودن پذیرش حکومت

امیرالمؤمنین اول بنا میکند ماجرای مخالفت ها را گفتن این جوری آمدند تا من قائم شدم به امر و قبول کردم که زمامدار آن ها باشم؛ بعد سه گروه با من به مخالفت برخاستند. این را بیان میکند و تحذیری که با آنها باید کرد میکند و سپس انگیزه های آن اقدام را قبول حکومت را بیان میکند؛ اولاً راجع به انگیزه ها. درست توجه کنید! خود امیرالمؤمنین، نه فقط در این ماجرا بلکه در بسیاری از ماجراهای دیگر گفته است و نشان داده است که به این زر و زیور دنیا به این پدیده های محبوب بشری، یک سرسوزن اعتنائی ندارد کسی که به جان خودش اهمیت نمیدهد و حاضر است آن را دودستی بذل کند و تقسیم کند برای هیچ چیز دیگری از چیزهای دنیوی و مادی ارزش قائل نیست و امیرالمؤمنین این جوری بود؛ پس امیرالمؤمنین برای خاطر دنیا و ریاست و آقایی و قدرت و امر و نهی و اینکه خانه ای بسازد و کاخی بنیاد کند و پولی ذخیره کند و غذای خوشی و لباس عالی ای و خانواده ی راحت و مرفهی داشته باشد، حکومت را قبول نکرد. دلیل واقعیت رفتار امیرالمؤمنین. بعد که به حکومت رسید، دیدی که چگونه عمل کرد امیرالمؤمنین یک زندگی ای داشته که وقتی نگاه میکنیم با همه ی حاکمان زاهد یا متزهده دنیا بعد از ایشان غیر قابل مقایسه است.

دو دلیل امیرالمؤمنین (ع) برای پذیرش حکومت

امیرالمؤمنین سه جمله نقل میکند: لولا حضور الحاضر؛ اولاً حضور آن مردمی که جمع شدند و احترام به خواست عمومی، ثانیاً، و قِیَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ؛ اینکه تا حالا دیدید داخل خانه نشسته بودم و ۲۵ سال در صدد برنیامدم که حکومت را قبضه بکنم برای خاطر این بود که مطمئن نبودم کسی مرا کمک خواهد کرد.

نداشتن یار وفادار؛ علت قیام نکردن امامان معصوم (ع)

امیرالمؤمنین میگوید علت اینکه من حکومت را قبول کردم این بود که حجت بر من تمام شد؛ به چشم خودم دیدم که یاورانی دارم؛ یعنی تا حالا که اقدام نمیکردم برای خاطر این بوده که مطمئن نبودم یآوری دارم. من میگویم این طرز فکر است؛ امام صادق امام موسی بن جعفر، امام جواد امام باقر و ائمه ی دیگر اگر مطمئن بودند که یآوری خواهند داشت، قیام میکردند خروج میکردند. این یکی از گوشه ها و از لوازم دست دوم آن طرز فکری است که ما در زمینه ی زندگی ائمه داریم که میگوییم اینها دائماً در حال تلاش بودند برای به دست آوردن قدرت این که گفتم، یک گوشه ای از آن طرز فکر است و آن کسانی که آن طرز فکر را از ما قبول نمیکنند این را مجبورند قبول کنند، ناچارند قبول کنند؛ برای خاطر اینکه در کلمات ائمه ی هدی (ع) فراوان تکرار شده از امام صادق میپرسد شما چرا قیام نمیکنید، میگوید یاور ندارم بعد در یک داستان دیگر داستان شدید صیرفی - میگوید اگر به عدد این گوسفندهایی که اینجا دارند میچرند من رفیق موافق و هم‌رزم نستوه پایدار داشتم یک لحظه معطل نمیکردم؛ میگوید شمرم ببینم چند هزار گوسفندند دیدم هفده گوسفند! این طرز فکر ائمه است.

سه مانع در برابر حکومت های الهی

حکومت هایی که برای خدا و در راه خدا شکل میگیرد یا آن مردمی که در راه چنین حکومتی تلاش میکنند، سه گروه مزاحم و مانع دارند. اول آن کسانی که یک روزی علاقه ای و گرایشی داشتند حالا هم در نام دارند ، اما دلشان نمی آید که از آن حفاظ بلورین و از روی برج عاج پایین بیایند، یک قدم دیگر بردارند یک تلاش دیگر بکنند؛ به آنچه کردند، بسنده کرده اند. گروه دوم دینداران متحجر و متعصب و خشک و ناآگاه و نفهم؛ اینها هم یکی از بزرگترین موانع آن تلاش مقدّسند در همه ی زمان ها و در همه ی دوران ها؛ آن ها هم بر اثر ندانستن ، بر اثر چشم و گوش را باز نکردن ، بر اثر عمل نکردن به توصیه ی قرآن جزو مزاحمین راه علی و حکومت علوی و هر تلاش مقدسی هستند که در این راه انجام بگیرد. و گروه سوم، معارضین اصلی و معارضین اساسی؛ آن کسانی که موضع طبقاتی شان اجازه نمیدهد مکتبی مانند اسلام را بپذیرند؛ آن کسانی که در همه ی دوران ها افراد تپ آن ها با انبیا و عبادالله الصالحین جنگیده اند.

دعوت به عبرت گرفتن از سرنوشت گذشتگان

آن جمله ای که حضرت میفرماید این است: **إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعِبْرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ حَزَّتُهُ التَّقْوَى عَنِ تَقَحُّمِ الشُّبُهَاتِ.** یک گذشته ای را امام در نظر گرفتند، یک زمان حالی را و یک آینده ای را آنچه مضمون خیلی ساده ی سخن امام است این است که هر کسی که عبرت ها بتوانند برای او آیینی ی ناراحتی ها و بلیه ها و خطرات کنونی باشند، این چنین آدمی بر اثر هشپاری و بیداری و آگاهی هرگز دچار این خطرها نخواهد شد. عبرت ها آیینی ای باشند برای او که بتوانند وضع زمان حاضر او را در مقابل او به او بنمایانند عبرت مال گذشته است وقتی شما با نظر دقت در آنچه در گذشته انجام گرفته نگرینستید، وقتی سعی کردید که آن گذشته را درست بفهمید و تحلیل بکنید، همان ماجرابی که تا حالا برای شما گذشته محسوب میشد از حالا برای شما یک عکسی یک انعکاسی، یک تصویری از وضع حال شما و وضع آینده ی شما است.

سنت های تغییرناپذیر عالم و تاریخ بشر

به طرز فکر امیرالمؤمنین درباره ی گذشته و آینده و درباره ی تاریخ، واقف و آگاه بشویم. نظر امیرالمؤمنین درباره ی گذشته به تبع قرآن این است که آنچه تاکنون از آغاز پدید آمدن این عالم گذشته است از حوادث ، آنچه پدیده های پیاپی و پیوسته به یکدیگر تاریخ را تشکیل میدهد، این ها همه تحت تأثیر قوانین و سنت هایی در این عالم به وجود آمده اند. این سنت ها و قوانین، همیشه جهان زنده اند تا ابد این قانون ها و سنت ها عوض شدنی نیستند؛ همچنان که در طبیعت که شما نگاه میکنید هزاران قانون لایتخلف می بینید. مسلماً این ابری که بر روی سرما و شما پدید می آید، یک قانونی دارد؛ بر اساس یک فرمولی است که این ابر به وجود می آید. بارانی که از این ابر میبارد بر اساس یک قانونی است که این حادثه را ایجاد میکند.

تقوا عامل دور شدن از عوامل سقوط جوامع

حالا که گذشته را شناختید آنچه موجب میشود به بلیه های گذشته دچار نشویم چیست؟ تقوا تقوا موجب میشود که در وادی های شبهه و اشتباه قرار نگیریم. اگر تقوا را به این معنا بگیرید که یک انسانی همیشه به یاد خدا باشد همیشه نماز بخواند،

همیشه ذکر بگوید، این را وقتی که حساب میکنیم موجب نمیشود که انسان در آینده ی تاریخ دچار اشتباهات گذشته ی تاریخ نشود؛ این ها دو چیز بی ارتباطند نسبت به همدیگر تقوا اگر چنانچه عبارت باشد از پرهیزکاری به آن معنای رایجی که در ذهن ها هست - اگرچه برای پرهیزکاری یک معنای صحیح هم میشود در نظر گرفت و طرح کرد که آن را هم عرض میکنم. اگر آن معنای غلط عامیانه ی رایج متداول باشد چه ارتباطی دارد به اینکه انسان در آینده اشتباه دچار نشود. تقوا را دو جور معنا میکنیم که محصل هر دو یکی است. از دو جا از دو بعد نسبت به تقوا حرف میزنیم اما محصل هر دو یک چیز میشود. یکی این است: تقوا یعنی حالت مراقبت و حساسیت و دقت لازم؛ این تقوا است. اتفاقاً در روایات ما هم تقوا را به همین معنا کرده اند.

تحلیل گذشته ی بشریت برای رهایی از شکست در آینده و حال

حالا امیرالمؤمنین دارد این مطلب را بیان میکند. إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعِبْرَةُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلاتِ؛ صَرَّحَتْ یعنی پرده برگشاید. یک چیزی پشت پرده است، یک نفر پرده را پس میزند آشکار میشود؛ صراحت، آشکار بودن. هر کسی که برای او عبرت ها افشاگری کنند؛ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلاتِ»، از آنچه در مقابل دست او است، پیش روی او است از مثلثات و عقوبات و بدبختی ها به وسیله ی شناخت گذشته بدانند که اکنون در بطن این جامعه ی بظاهر آرام چه میگذرد؛ از شناخت سنتهای تاریخ بدانند و بفهمند که سرنوشت امروز و فردای این جامعه چیست.

اختلاف طبقاتی؛ عامل سقوط جوامع

کسی که در تاریخ نگاه کرده ، دیده و فهمیده که «وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا»؛ "و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم ، خوشگذرانانش را وامیداریم تا در آن به انحراف و فساد بپردازند و در نتیجه عذاب بر آن شهر لازم گردد ، پس آن را یکسره زیر و رو می کنیم." کسی که این قانون و سنت الهی را می شناسد ، می داند. که هرگاه وقت مردن یک جامعه نزدیک می شود ، وقت در هم پاشیدن فرهنگ و مدنیت یک ملت می رسد ، خدای متعال مُتْرَفین و ثروتمندان و اشراف آن جامعه را وامیدارد؛

كَلَّا إِنَّ الْأِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَإِنْتَعَى؛ این کسانی که بر اثر طغیان پول داری افتادند در جاده گناه ، اشرافی گری ، فساد ، ایجاد تباهی در جامعه ، اینها سر بلند می کنند ، اینها بنا نند به عیش و عشرت ، بنا می کنند به حق ضعفا را غصب کردن ، واجبات گرسنگان را در مستحبات خود و فرزندان خود و نزدیکان خود و نوکرهای خود و حیوانات داخل خانه خود صرف کردن. غذای یک سال یک شهر را یک شب در یک میهمانی مصرف می کنند!

«فَفَسَقُوا فِيهَا»؛ فسق می کنند ، گناه می کنند؛ نتیجه اش چه می شود؟ «فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ»؛ قانون خدا ، سنت خدا بر آنها قرار می گیرد ، «فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا»؛ آن جامعه در هم پاشیده می شود ، آن نظام متلاشی می شود. نظام اشرافی گری نابود خواهد شد؛ کجای دنیا؟ همه جای دنیا؛ چه وقت از زمان؟ در عمر جهان و زمان و تاریخ از اول تا آخر؛ وقتی ندارد ، جایی ندارد ، مال همیشه است؛ این یک سنت است.

در یک جامعه‌ای که اختلاف طبقاتی هست ، یعنی ثروت‌های طغیانگر هست ، فقرهای کشنده هست ، در این جامعه قهراً فساد هست ، فسق هست ، ظلم و نابسامانی هست که اینها از هم تخلّف ناپذیر است. ممکن نیست در یک جامعه‌ای آزادی مطلق در به دست آوردن ثروت باشد و ثروت طغیانگر نباشد. کجا اسلام اجازه می‌دهد که آدم ثروتمند و سرمایه‌دار هر کار دلش خواست در تحصیل ثروت یا خرج آن انجام بدهد؟ [این] کجا از منطق اسلامی است؟ اسلام اجازه نمی‌دهد؛ چرا؟ برای اینکه اگر چنین چیزی وجود پیدا کرد ، اگر آزادی و بی بندوباری و افسارگسیختگی در مقابل سرمایه داران ، پول داران ، اشراف و ثروتمندان قرار داده شد ، این جاده آسفالته ، این هم اسب بی لجام؛ بتاز هر چه می‌توانی! آن قدر می‌تازد که دیگر انسانی که قابل فشردن باشد نماند؛ هر که را می‌شود فشرد می‌فشرد. بنابراین اختلاف طبقاتی به وجود می‌آید. اختلاف طبقاتی که به وجود آمد ، بدبختی به وجود می‌آید ، گناه به وجود می‌آید. - طراحی شده توسط ایران عرضه -

یک تیپ گناه‌ها هست که مخصوص افرادی است که از سیری دارند می‌ترکند ، یک تیپ گناه‌هایی هم هست که مخصوص آن مردمی است که از گرسنگی دارند می‌میرند؛ آنها هم دچار گناه می‌شوند ، خاصیت فقر ، گناه آفرینی است. یک جامعه فقیر در مقابل یک گروه غنی ذلیل می‌شود ، تن به ذلت می‌دهد و این گناه است؛ گوهر شرف و انسانیتش را در هم می‌شکند و این گناه است؛ در مقابل غیر خدا خضوع می‌کند و این بزرگ‌ترین گناهان است و خلاصه حاضر می‌شود آلت فعل و آلت دست و وسیله انجام گناه و بدبختی و فساد باشد و این منتهای همه گناهان است. لذا قرآن می‌گوید: «وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً» ، وقتی قرار شد یک تمدنی ، یک فرهنگی نابود بشود ، فرمولش این است که اشرافی ، طبقه عالی‌ای به وجود بیایند و این طبقه عالی طغیانگری می‌کنند ، فسق می‌کنند؛ فساد می‌کنند ، از جاده انسانیت دور می‌شوند؛ نتیجه این می‌شود که همه جا را گناه می‌گیرد؛ وقتی یک گناه گرفت بعد گناه‌های دیگر و خاصیت و لازمه طبیعی گناه ، نابودی مردم است.

امیرالمؤمنین (ع) این را به ما بیان می‌کند؛ می‌گوید هر کسی این جوری بشود که گذشته را بشناسد و گذشته برای او بیماری‌های موجود را ، دردها و عقوبت‌های نقد را معرفی کند ، «عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْأَمْثَلَاتِ» ، آن وقت «حَجَزَتْهُ التَّقْوَى عَنِ تَفَحُّمِ الشُّبُهَاتِ» ، تقوا و حساسیت و مراقبت موجب می‌شود که دیگر در وادی اشتباه فرو نرود ، اشتباه نکند. و اتفاقاً جامعه اسلامی قبل از امیرالمؤمنین و همان مردمی که در مقابل او نشسته بودند و این حرف‌ها را می‌شنیدند ، به همین بلیه‌ای که علی از آن خبر می‌داد ، به همین ماجرای تلخ دچار شده بودند و امیرالمؤمنین این واقعیت را داشت می‌دید و از نزدیک به آنها می‌گفت.

جور جاهای انحراف جامعه ی اسلامی پس از ارتحال پیامبر اکرم (ص)

وقتی پیغمبر اکرم از دنیا رفت بایستی این کاروانی که آن جور جاهای خطرناک این سینه کش را بالا آمده و از مهمترین گذرگاه های خطرناک دست در دست پیغمبر گذشته ، همین طور پیش میرفت. مزه ی اسلام و قرآن را چشیده بود، باید اسلام و قرآن در این جامعه رها نمیشد، اما شد. جامعه بنا کرد درجا زدن بلکه بنا کرد برگشتن؛ آن وقتی که دیدند مجاهدان بزرگ اسلام ، آن کسانی که شمشیرهایشان افتخار برای اسلام درست کرده در گوشه و کنار مشغول عیش و نوش و آقایی و ثروت

اندوزی اند. آنجا معلوم شد که عجب کار عیب کرده بوده، آدم های ظاهر بین منتظر نبودند دیدند عبدالرحمن بن عوف یک طرف، زبیر بن عوام یک طرف، طلحة بن عبیدالله یک طرف سعد بن ابی وقاص، سردار فاتح ایران، یک طرف؛ این ها را میشناسیم و آن هایی که نمیشناسیم، هزاران طرف؛ هزاران نفر در هزاران طرف مشغول جمع آوری ثروت، مشغول عیش و نوش. آن وقتی این معلوم شد که در جامعه ی مدنی ناگهان اختلاف طبقاتی به وجود آمد. در واقع تدریجی به وجود آمد و طبق یک فرمول های معین؛ باید هم به وجود می آمد، آن جوری که آنها گرفته بودند آن وقتی بیماری ظهور کرد.

بازگشت جامعه ی اسلامی به دوران جاهلیت

الا وان یلتکم قد عادت کَهِیَّتِهَا یَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِیَّهٗ (ص). امیرالمؤمنین در مقابل مردم خواب آلوده ی زمان، آن هایی که تاریخ را دیده اند اما زمان خودشان را نمیبینند زمان خودشان را روشن میکند؛ که واقعاً وظیفه ی یک فرد آگاه در یک جامعه چقدر سنگین است. یک فرد آگاه نباید اکتفا کند به اینکه گذشته را برای مردم مشخص و روشن کند؛ وظیفه ی مهم تر این است که آینده یعنی زمان موجود و زمان حال را هم برای مردمی که نمیفهمند نمیدانند، تفسیر کند، تحلیل کند. امیرالمؤمنین در این جمله این کار را میکند. به مردم میگوید ای مردم ای ساده دلان دلتان خوش است که در مسجد مدینه نماز جماعت برگزار میشود؟ ای سرداران اسلام دلتان خوش است که جهان اسلام را فتح کرده اید و در هر گوشه و کنار بانگ قرآن و اشهد ان لا اله الا الله بلند است، مردم نماز میخوانند حج میروند، روزه میگیرند، زکات میدهند؟ آن بلیه ای که در آغاز بعثت رسول الله و در صدر اسلام جامعه ی بشری را تهدید میکرد، عیناً در زمان شما موجود است، منتها در زیر پوششی از ظواهر اسلامی و دینی و بدا به حال آن چشمی که از این ظواهر نتواند نفوذ کند و آنچه ماوراء آن است ببیند و بشناسد؛ امیرالمؤمنین این را میگوید. الا وان یلتکم قد عادت؛ آن بلای بزرگ برگشت؛ کَهِیَّتِهَا یَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِیَّهٗ (ص)؛ به همان شکل و به همان قواره ای که در زمان بعثت پیغمبر وجود داشت. در زمان بعثت پیغمبر آنچه بلیه ی مردم عرب و همه ی جهان به شمار میآمد وجود طواغیت گردنکش، استعباد بنده پروری نسبت به توده های مردم و بندگی مردم بود. آن روز جهل در میان مردم بود و مردم نمیفهمیدند جهل خود را بدبختی ها مردم را گلوگیر کرده بود، تا گریبانشان را فرا گرفته بود اما آنها احساس نمیکردند.

رستاخیز جامعه توسط امیرالمؤمنین (ع)

لَتَبْلُبَنَّ بَلْبَلَةً وَلَتَعْرَبَنَّ عَرَبَلَةً وَلَتَسَاطُنَّ سَوَطَ الْقَدْرِ حَتَّى یَعُوذَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ وَأَعْلَاكُمْ اسْفَلُمَّ؛ این، نظمتان را به هم میزند؛ در بستر راحت غنودن، پریشانان میکند. لَتَبْلُبَنَّ بَلْبَلَةً؛ به پریشانی، به آشفتگی فکر دچارشان خواهیم کرد. در هم میریزیم این طبقه بندی را. وَلَتَعْرَبَنَّ عَرَبَلَةً؛ غربالشان میکنیم، به وسیله ی غربال معیارهای اسلامی؛ با معیارهای اسلامی، این ها را اندازه میگیریم. هر که را با این معیارها جور نیامد از میدان خارج میکنیم. وَلَتَسَاطُنَّ سَوَطَ الْقَدْرِ؛ مانند دیگ جوشانی شما را به جوش می آوریم. حَتَّى یَعُوذَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ؛ تا آن کسانی که پایین ترند، بالا بیایند و آن کسانی که بالاترند پایین بروند؛ عیناً مثل موادی که داخل دیگ جوشان است.

برخورد جدی امیرالمؤمنین (ع) با ویژه خواران

وَلَيَقْضِرَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا؛ آن سبقت جوینانی که به هدف ها و آرزوهای خودشان و به مراد دلشان هم رسیده بودند ما کوتاهشان خواهیم آورد، کنارشان خواهیم گذاشت و حتی المقدور حد شرعی بر آنان جاری خواهیم کرد. این برنامه امیرالمؤمنین است؛ این برنامه چهار جمله بیشتر نبود اما به جان شما یک زندگی آبرومند، اجتماعی، یک زندگی لایق انسان یک زندگی و محیط اجتماعی که در آن نهال انسان میتواند رشد بکند. در جامعه ای که با این برنامه به وجود آمده باشد، مسلماً تأمین است؛ مسلم، انسان در آنجا انسان میشود و کامل میشود این برنامه ی امیرالمؤمنین است.

اشتباهات اجتماعی؛ عامل شکست جوامع

«أَلَا وَإِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمْسٌ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا، وَ خُلِعَتْ لُجْمُهَا فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلُّ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ أُعْطُوا أَرْمَتَهَا فَأُورِدْتُهُمُ الْجَنَّةَ»

واقعاً مغز انسان قاصر است و زبانش قاصرتر که بخواهد این جمله را تشریح کند که چقدر پر مغز است! اشتباهات انسانی را امیرالمؤمنین مطرح می‌کند. آن جامعه‌ای را که اشتباه می‌کند و به اشتباه خود پایبند می‌ماند، تشبیه می‌کند به آن کسی که او را انداخته‌اند روی اسب، بار کرده‌اند روی اسب؛ این اسب هم اسب دیوانه است، اسب چموش است، اسبی است که بیخودی از راه در می‌رود، بیخودی سوار خودش را می‌خواهد بیندازد؛ چموش است و سرکش. علاوه بر این، افسار هم ندارد. یک آدمی را فرض کنید که سوار شده یا بار شده بر روی اسب چموش و سرکشی، اسب دیوانه و بدون لجام و لگام و بنا است این سوار با این اسب برسد به مقصد، برسد به مکه، برسد به سرمنزل. شما را به خدا احتمال رسیدنش چند در هزار است؟

اگر او را وسط راه با مغز به زمین نزنند، اگر او را داخل دره‌ها پرتاب نکنند، اگر بدن او را تکه پاره نکنند، آنچه خواهد کرد، او را به سر منزل بی آب و علفی خواهد رسانید.

ای سوار بیچاره! اسب دیوانه بی مهاری که داخل جاده راه نمی‌رود، جاده را نمی‌شناسد، اختیارش هم دست تو نیست، تو را خواهد برد و خواهد رسانید به آنجایی که نمی‌خواهی بروی.

ای جامعه اسلامی! اشتباهات و خطایابی که به آنها پایبند ماندی، همان اسب سرکش است، اختیار مرکب دست خودت نیست، آن هم مرکبی است دیوانه و چموش و بی لجام.

بهشت؛ پاداش جامعه ی هوشیار و با تقوا

تقوا در مقابل خطا، تقوا در مقابل اشتباه آن تقوایی که در مقابل اشتباه است. یعنی بر حذر بودن، هشیار بودن، حساس بودن، مراقب بودن، مواظب بودن، یک جامعه ی مواظب یک جامعه ی حساس یک جامعه ی هوشیار. أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلُّ خَيْلٍ عَلَيْهَا أَهْلُهَا، تقوا و روح حساسیت و دقت و مراقبت و آگاهی و هشیاری و حساس بودن در یک جامعه در حکم آن مرکب راهوار و رام است که صاحبش برپشت او قرار گرفته، و أعطوا از تنها؛ مهار و زمام و افسار این اسب راهوار هم بر دست صاحبش است. فأوردتهم الجنة؛ او را به بهشت مقصود خواهد رسانید.

حق و باطل از دیدگاه نهج البلاغه

نقش آگاهی بخشی ها در روی آوردن دوباره ی مردم به امام علی (ع)

عوامل گوناگون اثر بخشید و مردم که از در خانه ی وحی و نبوت و از آن شاهراه هدایت دور افتاده بودند مجدداً به آن راهی که آن ها را به سرمنزل میرسانید رسیدند. تصوّر این است که فقط فشار و اختناق، مردم را به سوی علی راهنمون شد ولی فشار و اختناق همیشه مردم را رهبری نمیکنند؛ فشار اگر با آگاهی همراه نباشد، اگر با بصیرت و با معرفت و با شناخت توأم نباشد، لمس میشود درک نمیشود.

اثر حضور شخصی همچون امیرالمؤمنین (ع) در رأس حکومت

در هر جامعه ای که یکی مثل علی بن ابی طالب باشد، همه ی عناصر، همه ی مغزهای متفکر، همه ی زبان های گوینده، همه ی دست ها و قلم های نویسنده، همه ی دل ها و فکرها و انرژی های گوناگون در راه هدف ممکن است به راه بیفتند. همین قدر که کسی مثل امیرالمؤمنین در جامعه حاضر باشد و حضور داشته باشد آن وقت باز هم امکان آن هست که انرژی های فکری و زبانی و مغزی و دستی و بازویی در راه حق به کار بیفتد. یعنی احساس مسئولیت بکند؛ و هر که در این میان تعهدش بیشتر و آگاهی اش بیشتر احساس مسئولیتش سرشارتر و عملش بارزتر و نمایان تر و مؤثرتر. بنابراین این آگاهی را خود امیرالمؤمنین داده بود.

هدف امیرالمؤمنین (ع)؛ از بین بردن آثار تربیت بد دوران خلفای قبل

امیرالمؤمنین میگوید: يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَيَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ . تعبیر امیرالمؤمنین نسبت به این دوران تاریکی و کوری است. در عین حال این دوران را دوران سیاه تاریکی و کوری نام میگذارد. درست است که نسبت به زمان معاویه خوب بود، درست است که زمان یزید بدتر شد و تاریخ معاویه ها و یزیدها و بدتر از آن ها را فراوان دید اما شما میدانید که هر حادثه ای را نسبت به شرایط زمانی و مکانی ای که اطراف آن حادثه هست میشود ارزیابی کرد.

تقوای فعال؛ توصیه ی امیرالمؤمنین (ع)

امیرالمؤمنین میگوید «بروید داخل خانه بنشینید، یک فرد نادان به این جمله استناد میکند که چرا علی گفته بروید داخل خانه بنشینید؛ اگر علی گفته بود برو داخل خانه بنشین خودش نمی آمد در متن اجتماع مردم را هم این جور دنبال خودش حرکت نمیداد نمیفهمند امیرالمؤمنین چه میگوید؛ هنوز خودشان را با شرایط امیرالمؤمنین - یعنی سیزده قرن پیش - نمیتوانند تطبیق بدهند. باری، سخن امیرالمؤمنین پُر و سرشار و لبریز است از آنچه لازم است برای یک جامعه از هشیاری و آگاهی و بینش و نقش زمان و لمس ضروریات و احساس آنچه هست و احساس آنچه باید کرد.

انسان در برابر دوگانه ی حق و باطل

دو راه مفروض همیشه در زندگی شما مطرح است، راه تقوا و راه خطا. حَقٌّ وَبَاطِلٌ؛ راه حق و راه باطل الم نَجْعَلُ لَهُ عَيْنَيْنِ . وَلِسَانًا وَسَفْتَيْنِ . وَهَدَيْنَاهُ التَّجْدِينَ؛ قرآن خدا به ما میگوید دو راه را به شما نشان ندادم؟ زبان ندادم؟ لب ندادم و دو چشم

ندادم؟ راه حق و راه باطل را در مقابل شما قرار ندادم؟ ای انسانی که در راه باطل میروی گناه خود تو است؛ چشمت را باز کن.

ولایت با پیوستگی آشکار به صف حق و جدایی از صف باطل

در یک مقدار تغتی شرعی؛ یک مقدار سوز و حال و سوز و گداز از روی بی توجهی و ناآگاهی؛ در خود فرورفتنی بی ثمر و بی حاصل؛ به این میگوییم ولایت، در حالی که ولایت مهمترین اصل اسلامی است. ولایت، پیوستگی به صف حق به طور بارز و نمایان و جدایی از صف باطل، باز به طور بارز و نمایان است.

دو معنا برای عبارت «لقدیماً فعل» :

۱ ملازمه نداشتن کثرت باطل و پیروی آن

به ذهنم میآید که این جمله ی «لقدیماً فَعَلَ» را دو جور میشود معنا کرد؛ بنا بر هر دو جور معنا میکنم یک معنا معنای رایج و متداول است و غالباً این جور معنا میکنند؛ عیبی هم ندارد لقدیماً فَعَلَ را این جور میگویند اینکه میبینید باطل اکثریت دارد همیشه باطل اکثریت داشته اما اکثریت داشتن به معنای پیش بردن نیست. در زندگی کوتاه خودت هر که هستی ، چقدر دیدی اکثریت هایی را که زیر فشار بازوی نیرومند اقلیت ها به زانو درآمدند. اکثریت داشتن اعداد زیاد و بدون کیفیت، بدون روحیه، بدون جهت گیری صحیح، بدون داشتن یک جهان بینی روشن و یک ایدئولوژی لذت بخش برای زندگی آینده و سیراب کننده کارایی ندارد، کاری از آن بر نمی آید. همیشه همین جور بوده؛ اکثریت مردم، بر اثر اینکه در ناآگاهی میماندند و دست قدرت ها آن ها را در ناآگاهی نگاه میداشته بر اثر اینکه در ناآگاهی بودند حق را به آسانی نمیپذیرفتند.

اما چه زیان از کثرت باطل، وقتی که این کثرت مانند چناری تهی مغز و پوک است و با یک نسیم و طوفان بر زمین می افتد! واهمه ای از این کثرت نمیشود داشت؛ این یک معنا که امیرالمؤمنین برحسب این معنا مردم را این جور تسلا میدهد. میفرماید درست است که باطل در اکثریت است یا در آینده در اکثریت خواهد بود اما در عین حال در اکثریت بودن نباید اهل حق را بترساند و بلرزاند.

۲ کثرت باطل؛ نتیجه ی تلاش آن

یک معنای دیگر هم در «لقدیماً فَعَلَ» به نظر بنده میرسد، و آن معنا این است که امیرالمؤمنین میخواهد بگوید اگر باطل را در اکثریت میبینی باید بدانی و بفهمی که به خودی خود باطل اکثریت پیدا نکرده ، بلکه لقدیماً فعل؛ سال ها است باطل دارد کار میکند که امروز - قبل از رسیدن امیرالمؤمنین به حکومت - تو نگاه میکنی و باطل را این قدر نیرومند میبینی؛ باطل همیشه این قدر گردن کلفت نبود؛ سال ها است دارند کار میکنند برای هر چه کار کنی نتیجه اش را خواهی دید؛ هر کسی در هر راهی کوشش کند نتیجه اش را خواهد دید. وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا؛ قرآن میگوید اگر برای دنیا هم کار کنی کوشش لازم را در راه دنیا مبذول کنی، از دنیا به تو خواهیم داد؛ در راه آخرت هم کار کنی، در راه دین و فکر و هدف هم کار کنی و کوشش لازم را مبذول بکنی، باز نتیجه اش را خواهی دید. در هر کاری که انسان توان و انرژی خود را خرج کرد، دخل

کندگان از عثمان، برتر و شریف تر نیستند ، از آنان که از او دفاعی نکردند. و این مطلبی است که خود هر دو گروه قبول دارند همان کسانی که از عثمان دفاع کردند و اول کار مانع شدند از کشتن او و حالا هم دارند اسمش را مدام می آورند و پیراهن عثمان درست کرده اند و به رخ مردم میکشند، بدانند هیچ گونه فضیلتی ندارند بر آن کسانی از مهاجر و انصار که از عثمان دفاع نکردند و در مدینه اند یا در کوفه اند. برای خاطر اینکه این ها از ظلم دفاع کردند، از قتل دفاع کردند، از عثمان دفاع کردند که همه ی مفاسد جامعه ی اسلامی را او به وجود آورده بود؛ یک چنین دفاعی این قدر سربلندی ندارد این قدر فضیلت نمی آورد این قدر موجب افتخار نمیتواند شد. و اما آن کسانی هم که از عثمان دفاع نکردند مبتلا به ملامت وجدان و ناراحتی ضمیر نیستند. اسلام آمده است تا در زمین مستقر بشود؛ اسلام آمده تا در زندگی انسان ها، در متن جامعه در واقع این جهان پیاده بشود؛ اسلام نیامده تا در دفترها و کتاب ها و بر سر زبان ها بیاید و هیچ یک از احکامش به صورت واقعی در جامعه مجسم نشود؛ اسلام آمده برای عمل شدن. هر کسی که نگذارد احکام اسلامی در زندگی مردم و در متن اجتماع و در شکل بندی جامعه ی بشری کار خودش را بکند این آدم مجرم است، این آدم ظالم است، این آدم ضد اسلام است.

عبرت گرفتن؛ هدف امیرالمؤمنین (ع) از بیان چرایی قتل عثمان

و انا جامع لکم آمره . یک عده او را کشتند یک عده جلوگیری نکردند یک عده از او دفاع کردند؛ حالا هم که مسائل تمام شده صف بندی ها و بغض ها و کینه ها حربه ای به دست آورده؛ مبارزه ی با حق و حقیقت یعنی با حکومت علوی بهانه و حربه ای به دست آورده است امیرالمؤمنین میگوید مطالب تمام شده اما من ماجرای عثمان را برای شما به طور خلاصه و در سخنی کوتاه بگویم. خود مردم دیدند چه شد که عثمان کشته شد؛ میخواهد از عثمان دفاع کند و به مردم کند یا بعکس؟ این حرفها نبود گفتیم که امیرالمؤمنین در صدد دفاع از خودش در برابر این مسئله نبود؛ میخواهد واقعه را تفسیر کند و تحلیل کند.

اهمیت تفسیر تاریخ

برای این است که در آزمایشگاه تاریخ ، فعل و انفعال قوانین تاریخی را ببینند. یک قانونی را میخواهد کشف کند آن کسی هم که در صدد سازندگی دنیا است. آن را مطالعه کردن و بدقت کردن تا ببیند این حوادث و پدیده های تاریخی معلول چه عامل هایی معلول چه قانون ها و سنت هایی هستند وقتی کسی در تاریخ فهمید چه عاملی جامعه ای را به وجود می آورد نظمی را دایر میکند، نظمی را نابود میکند مردمی را روی کار می آورد مردمی را به زوال میرساند، حکومت ها را عوض میکند، نظام ها را دگرگون میکند. میتواند بفهمد که آینده به چه شکلی خواهد بود و هر که تاریخ را شناخت ، آینده را شناخت.

سنت الهی پیروزی خروش مردم برخودکامگی

امیرالمؤمنین در این جمله یک تفسیر تاریخی میکند. نمیخواهد آن طوری که بعضی ساده لوح هایی که نهج البلاغه را نگاه میکنند تصور میکنند ماجرای عثمان را فقط بیان کرده باشد؛ نه میخواهد یک قسمتی از تاریخ را تجزیه کند و تفسیر کند و بدهد دست مردم. وقتی که یک گوشه اش یک بدنه اش دانسته شد و شناخته شد تاریخ شناخته میشود و یک قانون به دست می آید. این قانون این است: و آنا جامع لکم آمره؛ من ماجرای عثمان را در دو کلمه خلاصه میکنم برای شما. خلاصه

ی ماجرای عثمان که به صورت یک قانون در همیشه جهان و زمان هست و خواهد بود این است او استبداد کرد خودکامگی کرد تمایلات مردم را به هیچ گرفت روی مردم فشار و خفقان وارد آورد به مردم ظلم کرد؛ در مقابل مردم به ستوه و به فغان و خروش آمدند. دو عامل در مقابل هم قرار گرفت؛ عامل استبداد و عامل فغان و خروش مردم.

نمونه ای از استبداد عثمان

إِنَّهُ اسْتَأْتَرَ فَأَسَاءَ الْأَثَرَةَ؛ بدجوری هم عثمان استبداد و خودکامگی کرد. مردم به شکایت پیشش می آیند دستور میدهد به عامل و والی که فلانی و فلانی آمده بودند و از تو پیش من شکایت میکردند، وقتی آمدند، سر این ها را میتراشی، سوار الاغشان میکنی داخل کوچه ها راهشان میبری، شلاقشان میزنی تا دیگر از این کارها نکنند. اگر کسی از یکی از ولات امر و حاکمان و استانداران شکایت کند باید آن قدر کتک بخورد تا بفهمد که دیگر نباید از یک چنین مقام باعظمتی شکایت کرد بلکه حتی نباید گله مند بود! یک عده از این مسلمان های راستین مثل مالک اشتر، مثل عمرو بن حمق خزاعی، مثل عده ای از این بزرگان دیگر که در کوفه ساکن بودند، با حاکم کوفه که از فاسدترین عناصر تشکیلات اموی و عثمانی است مخالفتی پیدا کردند؛ حاکم کوفه نوشت که عاجز مانده ام از دست اینها، عثمان گفت تبعیدشان کن به شام پیش معاویه معاویه خوب بلد است با اینها چه کار کند. اینها را تبعید کرد پیش معاویه معاویه گفت بیاورید ببینیم اینها چه میگویند، حرفشان چیست. وقتی وارد محفل معاویه شدند، معاویه بنا کرد با استمالت، به خیال خودش عاقلانه با حلم و بردباری با اینها حرف زد؛ دید نخیر اینها این جور نیستند؛ بنا کردند با او جنگیدن و با سخن های نیش دار و گزنده او را محکوم کردن هر چه بنا کرد با اینها استدلال کردن آنها در مقابل، استدلال های قوی تری آوردند.

توبیخ کشندگان عثمان

اسْتَأْتَرَ فَأَسَاءَ الْأَثَرَةَ و در مقابل، وَجَزِعْتُمْ فَاسَأْتُمُ الْجَزْعَ؛ شما به خروش آمدید، به فغان آمدید، به ستوه آمدید. اما این ستوه و خروشتان را بدجوری مورد عمل و بهره برداری قرار دادید. امیرالمؤمنین صریحاً نمیگوید؛ با اینکه قضایا تمام شده اما به زبان کنایی میگوید چرا او را کشتید؟ میخواستید به مجازات برسید؟ میدادید دست ما که دادگاه عادل و قاضی به حقیقت او را محاکمه میکردیم؛ در مقابل چشم مردم گناهان او را به او گوشزد میکردیم به مردم گوشزد میکردیم تا مردم میدانستند حالا که عثمان کشته میشود چرا کشته میشود در اسلام حتی عثمان را هم بدون محاکمه کشتن درست نیست. از طرف عامه ی مردم کسی مثل امیرالمؤمنین بایستی زمام این کار را در دست داشته باشد لذا میفرماید: فَاسَامُ الْجَزْعِ واقعه هم همین بود. اگر آمده بودند عثمان را خلع کرده بودند از حکومت و امیرالمؤمنین به حکومت میرسید و بعد عثمان مثل همه ی مجرمین سیاسی و غیر سیاسی در اختیار امیرالمؤمنین بود و آن وقت در محضر یک دادگاه عادلانه ای محاکمه میکردند، دیگر بدون اینکه عثمانی ای در تاریخ به وجود بیاید بدون اینکه شبهه ای وجود داشته باشد، قضیه و غائله به حسب ظاهر ختم میشود.

پیروزی حتمی خروش کنندگان بر ضد مستبدان

میفرماید: وَاللَّهِ حَكَمَ وَاقِعَ فِي الْمَسْتَأْتِرِ وَالْجَزْعِ. منظور امام (ع) هم همین است وَاللَّهُ حَكَمَ وَاقِعَ خَدَاوَنَدِ مَتَعَالِ يَكُ قَضَاوَتِ قَاطِعِي دَارِدِ، يَكُ فَرْمَانِ قَاطِعِي دَارِدِ دَر مَابِينِ مَسْتَأْتِرِ وَجَزْعِ. این را همه ی انسان های تاریخ بدانند همه ی نسل های آینده

بشری بدانند که وقتی دو عامل و دو نیرو با یکدیگر روبه رو شدند و یکی از آن مستأثران بود و یکی از آن جازعان ماجرای مثل ماجرای عثمان حتمی و تردید ناپذیر است. اگر میگویید چرا در مورد معاویه نشد چون جازعی نبود در آنجا؛ اگر می بینید در زمان عبدالملک یا منصور نشد چون جازعی نبود، فغان و خروش عمومی نبود؛ هرگاه که باشد این قانون الهی که در این درس عربی بیان شده است تخلف ناپذیر است. دو هزار نفر از بصره دو هزار نفر از کوفه و دو هزار نفر از مصر در برابر عثمان قیام کردند مردم مدینه هم با این ها در دل همراه، اگر چه در عمل برکنار؛ اگر در زمان معاویه یک نفر مثل آن دو هزار نفری که از بصره یا کوفه یا مصر آمده بودند در برابر معاویه قیام میکرد، کسی با او هم صدا نمیشد فرزند همین امیرالمؤمنین (ع) خروش و فغان برداشت علیه آن نزع کسی با او هم صدا نشد. اما هرگاه این هماهنگی و هم صدایی باشد، گروهی با یکدیگر فریاد مخالفت را در جهان سر بدهند، آن وقت این قانون الهی قطعی است والله حکم واقع فی المستأثرین والجازع. این درس امیرالمؤمنین (ع) است.

وعجل فی فرج مولانا.



❖ فصل دوم: نکات مهم منشور حکومت علوی آیت الله خامنه ای

- ۱- دوره پرفراز و نشیب حکومت پنج ساله امیرالمؤمنین (ع) با نشان دادن الگوی سیاست اصیل اسلامی و سبک اسلامی مدیریت ، سرمشقی برای همه جوامع گردید.
- ۲- واحذروا ما نَزَلَ بِالْأُمَّمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَثَلَاتِ؛ ای امت اسلام! بپرهیزید از آنچه بر امت‌های پیش از شما نازل شد از عقوبت‌ها. - ناشر ایران عرضه -
- ۳- آنچه قرآن و کلمات قرآن شناسان واقعی به ما می آموزد، این جور نتیجه میدهد به ما که قوانین عالم ، قوانین طبیعی و قوانین اجتماعی همه یکی‌اند و در طول تاریخ یکسان هستند.
- ۴- علی (ع) می‌فرماید نگاه کنید به امت‌های گذشته ، ببینید که آنها وقتی که از اختلاف و تفرق دوری گزیدند ، به آقایی ، به شرف ، به نعمت و به کرامت رسیدند ، شما هم از اختلاف دوری بگزینید و به الفت بگروید.
- ۵- كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّمَحِيصِ وَالْبَلَاءِ؛ ببینید مؤمنین زمان‌های گذشته در این حال فشارهای سخت و زیر منگنه‌های سخت و بلاهای دشوار چگونه بودند؛ یک نگاهی به حالات آنها کنید.
- ۶- فَبَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ؛ پس برانگیخت محمد را به حق، به وسیله حق، برای حق؛ دعوت پیغمبر ، دعوت حق است؛ دعوت حق یعنی دعوت به آن مکتبی که بر طبق سرشت انسان‌ها و بر طبق فطرت این عالم است؛ حق یعنی این.
- ۷- پیغمبرها و پیغمبر اسلام برای این مبعوث شدند که انسان‌ها را از عبادت بت‌های جاندار و بی جان و از اطاعت شیطان‌های جن و انس نجات بدهند ، همه را به عبودیت مطلقه پروردگار برسانند.
- ۸- قَدْ دَرَسَتْ مَنَارَ الْهَدْيِ؛ وسیله ی هدایت و علم های راهنمایی مردم فراموش و متروک شده بود؛ بشریت دیگر معلمی نداشت آموزگار مهربانی که دست او را بگیرد و از پیچ و خم های زندگی سالم و آسان عبور بدهد.
- ۹- ثَمْرَهَا الْفِتْنَةُ؛ تنها میوه ای که در دنیا در آن زمان میداد فتنه بود؛ هر روزی از این باغ زهرآلود و زهرآگین این دنیا، میوه ی تازه ای و فتنه ی جدید ظهور میکرد.
- ۱۰- غالباً این تصوّر غلط وجود دارد که در تاریخ تشییع و در معارف شیعه دو صف در مقابل هم معرفی شده‌اند که یک جریان حق و صف حق و جریان دیگر جریان باطل و صف باطل است.
- ۱۱- همان طور که می‌دانید در طول تاریخ ، در کنار این جریان عدالت خواه و عدالت گرا یک جریان دیگری وجود داشته و آن جریان ، نقطه مقابل این جریان عادلانه الهی ، بر اساس تبعیض و اختلاف و بر اساس امتیاز گذاردن میان گروه‌های انسانی بنا شده بوده.
- ۱۲- می‌دانستند که امیرالمؤمنین میان حق خدا و حق مردم انفکاکي قائل نیست. می‌دانستند که معنی ندارد کسی حق مردم را ضایع کند و دم از پاسداری حق خدا بزند.
- ۱۳- قانون‌های تاریخ در گذشته هر جوری که عمل کردند ، در زمان امیرالمؤمنین هم همان جور عمل می‌کنند؛ بعد از امیرالمؤمنین هم قانون دیانت همان جور عمل می‌کند.

- ۱۴- ضرورت تقوا در همه جا و همه اوقات ، «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ»؛ شما را توصیه می‌کنم به تقوا و پروای از خدا.
- ۱۵- همه چیز را باید دانست و فهمید و شناخت؛ باید با بصیرت در راه دین شد؛ باید در این راه با فهم و تدبر قدم نهاد تا دشمن خدا نتواند انسان را از این راه برگرداند؛ تا نتواند راه دیگری را به عنوان راه دین به ما تحمیل کند.
- ۱۶- هر پیغمبری کتابی دارد و کتاب پیغمبر ما قرآن است. قرآن همان علم است؛ قرآن همان چراغ نورا فکن پرنور و قوی و خیره کننده است.
- ۱۷- قرآن را میتوان با تدبّر شکافت و از اعماق آن گنجینه های قیمتی استخراج کرد و به شما مردم و به همه همیشه توصیه میکنیم که قرآن را بفهمید و بدانید و دقت کنید و در آن تدبر کنید، به این معنا نیست که در کنار قرآن به پیغمبر و به امام احتیاج نیست؛ نه احتیاج است اما «پیغمبر و امام در کنار قرآن» به معنای این نیست که من و تو قرآن را نمیفهمیم؛ آن برای کاری و برای چیزی است، این تدبر و دقت برای چیز دیگری است؛ هر کدام یک نقشی دارند.
- ۱۸- بعضی از مفسرین نهج البلاغه این جور احتمال داده اند که مراد این است که خود قرآن ناسخ ادیان و کتاب های پیشین است و منسوخی که اینجا آمده به معنای آن احکامی است که از کتاب های قبلی در قرآن نقل شده است.
- ۱۹- در تاریخ زیاد دیده ایم مردمی را که زیر بار بدتر از عثمان رفتند و رنجی بزرگ تر از رنج او را تحمل کردند؛ اما در زمان عثمان این امکان پذیر نبود برای خاطر اینکه در زمان عثمان مردم عدل نبوی را و حکومت اسلامی را دیده بودند؛ این بود که همان ظلمی که عثمان میکرد، برای مردم قابل تحمل نبود.
- ۲۰- امیرالمؤمنین میگوید علت اینکه من حکومت را قبول کردم این بود که حجت بر من تمام شد؛ به چشم خود دیدم که یاورانی دارم؛ یعنی تا حالا که اقدام نمی‌کردم برای خاطر این بوده که مطمئن نبودم یآوری دارم.
- ۲۱- حکومت هایی که برای خدا و در راه خدا شکل میگیرد یا آن مردمی که در راه چنین حکومتی تلاش میکنند، سه گروه مزاحم و مانع دارند.
- ۲۲- نظر امیرالمؤمنین درباره ی گذشته به تبع قرآن این است که آنچه تاکنون از آغاز پدید آمدن این عالم گذشته است از حوادث ، آنچه پدیده های پیاپی و پیوسته به یکدیگر تاریخ را تشکیل میدهد، این ها همه تحت تأثیر قوانین و سنت هایی در این عالم به وجود آمده اند.
- ۲۳- در یک جامعه ای که اختلاف طبقاتی هست ، یعنی ثروت های طغیانگر هست ، فقرهای کشنده هست ، در این جامعه قهراً فساد هست ، فسق هست ، ظلم و نابسامانی هست که اینها از هم تخلف ناپذیر است.
- ۲۴- یک تیپ گناه ها هست که مخصوص افرادی است که از سیری دارند می‌ترکند ، یک تیپ گناه هایی هم هست که مخصوص آن مردمی است که از گرسنگی دارند می‌میرند؛ آنها هم دچار گناه می‌شوند ، خاصیت فقر ، گناه آفرینی است.
- ۲۵- امیرالمؤمنین (ع) این را به ما بیان می‌کند؛ می‌گوید هر کسی این جوری بشود که گذشته را بشناسد و گذشته برای او بیماری های موجود را ، دردها و عقوبت های نقد را معرفی کند ، «عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ» ، آن وقت «حَجَزَتْهُ التَّقْوَى عَنِ تَقَحُّمِ الشُّبُهَاتِ» ، تقوا و حساسیت و مراقبت موجب می‌شود که دیگر در وادی اشتباه فرو نرود ، اشتباه نکنند.

۲۶_ ای جامعه اسلامی! اشتباهات و خطایابی که به آنها پابند ماندی، همان اسب سرکش است، اختیار مرکبیت دست خودت نیست، آن هم مرکبی است دیوانه و چموش و بی لجام.

۲۷_ خلاصه ی ماجرای عثمان که به صورت یک قانون در همیشه جهان و زمان هست و خواهد بود این است او استبداد کرد خودکامگی کرد تمایلات مردم را به هیچ گرفت روی مردم فشار و خفقان وارد آورد به مردم ظلم کرد؛ در مقابل مردم به ستوه و به فغان و خروش آمدند. دو عامل در مقابل هم قرار گرفت؛ عامل استبداد و عامل فغان و خروش مردم.

۲۸_ میفرماید: واللّٰه حکم واقع فی المستأثر والجازع. منظور امام (ع) هم همین است واللّٰه حکم واقع خداوند متعال یک قضاوت قاطعی دارد، یک فرمان قاطعی دارد در مابین مستأثر و جازع. {ایران عرضه}

۲۹_ در یک مقدار تغنی شرعی؛ یک مقدار سوز و حال و سوز و گداز از روی بی توجهی و ناآگاهی؛ در خود فرورفتنی بی ثمر و بی حاصل؛ به این میگوییم ولایت، در حالی که ولایت مهمترین اصل اسلامی است. ولایت، پیوستگی به صف حق به طور بارز و نمایان و جدایی از صف باطل، باز به طور بارز و نمایان است.

۳۰_ ملازمه نداشتن کثرت باطل و پیروی آن به ذهن میآید که این جمله ی «لقدیماً فَعَلَ» را دو جور میشود معنا کرد؛ بنا بر هر دو جور معنا میکنم یک معنا معنای رایج و متداول است و غالباً این جور معنا میکنند؛ عیبی هم ندارد لقدیماً فَعَلَ را این جور میگویند اینکه میبینید باطل اکثریت دارد همیشه باطل اکثریت داشته اما اکثریت داشتن به معنای پیش بردن نیست.